

# مرداد ماه

[۱۳۲۴]



## وحشیگری در بهبهان

در تیرماه پیشآمد وحشیگری که در آبادان بزبان یاران ما رخ داده بود باگاهی خوانندگان رسانیدیم . در دنباله آن وحشیگری در این ماه نیز در بهبهان ملایان بزمینه چینی پرداخته و آقای جوانبخت رئیس فرهنگ بهبهان را که از یاران مایند آسیب ها رسانیده اند . داستان این پیشآمد را آقای جوانبخت از بهبهان نوشته اند و ما همان نامه را در اینجا بچاپ میرسانیم .



بامداد روز ۹ مرداد ۱۳۲۴ هنگامیکه با یکتن خدمتگزار از خانه بیرون آمدم وضعیت خیابان و توده را دیگرگون دیدم . انبوه زیادی در سر راه ازدحام نموده بودند من برگشتن را صلاح ندیده بخدمتگزار دستور دادم در صورتیکه بر خلاف انتظامات رفتاری دیدید هیچگونه گفتگو نکنید و خود براه افتادم همینکه باول خیابان رسیدم یکدسته از اوباشان که نزدیک ۳۰ تن بودند یکمرتبه گرد مرا گرفته بهو و حمله پرداختند من خونسردی از خود نشان داده و راه خود را پیمودم کم کم بازدحام افزوده شده که تا اواسط خیابان در حدود ۵۰۰۰ نفر رجاله و اوباش مرا دنبال میکردند و چون خورد خورد بیراندن سنگ آغاز کردند نیک ندانستم که تمام خیابان را بپایان رسانم این بود بطرف خانه آقای سردار امجد منصوری که خود مقدار زیادی راه بود رفته و چون کوچه باریکی در بین راه بود ازدحام شدیدتر و بدن من مورد حمله سنگ اندازان قرار گرفت . تا اینکه بخانه آقای سردار رسیدم و ایشان صدای ازدحام را شنیده از خانه بیرون آمدند و با کمک دژبان و پلیس که هماندم رسیده بودند مردم را پراکنده کردند و با اینکه مردم اطراف خانه را رها نکرده بودند ایشان وارد منزل شده بدلداری و مهربانی پرداختند تا اینکه آقایان رئیس شهربانی و رئیس دژبان بخانه درآمدند و پس از قدری استراحت باتفاق رئیس شهربانی بشهربانی رفته و در پیرامون پیش آمد تحقیقاتی نمودند .

در اینهنگام آقایان سلطانی و علمیه که داستان را در پادگان شنیده بودند خود را بشهربانی رسانیده و مرا بخانه آقای شیشه گر بردند سه چهار سرباز فرستادند خانم را هم بانجا آوردند . تا پسین در آنجا بودیم . سپس بخانه خودم برگشتم در این پیش آمد چون خانم حامله بود بسیار کوشش کردم که پیش آمد را باو نگویند ولی از گفتگوی خدمتگزاران از داستان پیش آمد آگاه میشود و چنین میانیدشد که من را کشته اند و خودداری نتوانسته و بچه را میاندازد که اکنون بیمار میباشد .

این بود داستان پیش آمد و اما چیزیکه باید بگویم اینست که نخست آقای سردار امجد و سپس فولاد خدمتگزار بسیار یابوری کردند بویژه فولاد که در راه جلو شورشیان میگرفت و گزند بسیار دیده است . دیگری که باید گفت اینست که فرمانداری نظامی از پیش آمد آگاهی داشته است و جلو نگرفته . در پایان خدا را سپاس میگذارم که با این پیش آمد ریشه پاکدینی در بهبهان استوار گردید .

## جوانبخت



رفتاری که ملایان پیش گرفته اند و هر چند روز در یکجا بوحشیگری پرداخته توده نادان را بزبان برمیآغالایند بیش از همه از سستی دولت است . دولتی که اکنون بروی کار است چنان بملایان روی داده است که آنان خیره سرانه بهر جنایتی دست زده از هیچ سیاهکاری باز نمیایستند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳  
ما تا کنون در اینگونه پیشآمدها شکیبائی نموده بیوسان اقدامات دولت نشستیم و اکنون نیز یادآوری  
میکنیم که اگر دولت نخواهد و یا نتواند از این پیش آمدهای ننگ آور جلوگیری کند و ملایان را در کار خود آزاد  
گزارد ما ناچار خواهیم شد که خود دست باز کرده دشمنانمان را کیفر دهیم .

\*\*\*\*\*

## فهرست گفتارهای این دفتر

شماره	نویسنده	سات
۱ - گفتار آقای کسروی در جشن مشروطه		۱
۲ - گفتار بانو چهره نگار شیرازی		۶
۳ - سیزدهم مرداد		۸
۴ - پیام آقای کسروی	آقای کسروی	۸
۵ - نوشته یک بانو	بانو اقدس عدل	۸
۶ - باغشاه		۹
۷ - چند پیکره از یاران ما		۱۹
۸ - گفتار آقای هدی در جشن مشروطه مشهد		۲۰
۹ - چگونه پاکدین شدم	آقای دلاوری	۲۵
۱۰ - چگونه پاکدین شدم	آقای جلیوندی	۲۶
۱۱ - آریستیدیس و هانیبال	مهنامه پیمان	۲۷

\*\*\*\*\*

## مرداد ماه

۱۳۲۴

این دفتر از سوی کوشاد تهران پراکنده میگردد

\*\*\*\*\*

## گفتار آقای کسروی

( در روز جشن مشروطه )

ما امروز جشن مشروطه گرفته ایم . نخست جای پرسش است که چرا امروز را که سیزدهم مرداد است  
جشن می گیریم در حالی که دیگران فردا را که چهاردهم است خواهند گرفت . در این باره در سال های گذشته  
سخن داده ایم .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۴  
 مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را در روز چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ قمری بیرون داد . سالی دیگر آزادیخواهان و مجلس شورای ملی آنروز را عید مشروطه شناخته جشن گرفتند . سالها چنین بود تا هنگامی که تقویم ایرانی دیگر شد و تاریخ شمسی بمیان آمد . در این هنگام خواستند آن عید را با تاریخ شمسی حساب کنند و چنین پیدااست که در حساب اشتباه کرده روز چهاردهم مرداد را گرفتند . در حالیکه روز چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ سیزدهم مرداد ماه ۱۲۸۵ بوده است . چون این یک کار اشتباهی بود ، ما نمی خواهیم از آن پیروی کنیم و روز سیزدهم را جشن می گیریم . در آینده باید دیگران هم این روز را گیرند .

یک صفحه از تقویم سال ۱۳۲۴ قمری

### یک سات از سالنامه سال ۱۳۲۴ قمری

**دوم** بسیار خشنودیم که امروز در نشست ما بانوان نیز هستند و در این جشن شادی با ما همرا می نمایند . از دو سال پیش نشستهای بانوان پاکدین در آبادان و مسجدسلیمان و شیراز آغاز شده ولی در تهران نمی بود . امثال سه تن از بانوان بافهم و پیشگام - بانو چهره نگار - بانو امامجمعه - بانو آذر - با شوهران خود از ش

مهمانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۵  
و مسجد سلیمان و کرمانشاهان آمدند و بهمراهی بانوانی در تهران در اینجا هم نشست برپا گردید و امروز برای  
تخت بار بنشست همگانی آمده اند .

شیوه بر آنست که در چنین جشنهایی کسانی برخاسته برای باز نمودن سهشهای خود گفتار رانند . من  
تمی خواهم چنان گفتاری رانم . بلکه می خواهم در چنین روز و ساعتی با خواهران و برادران خود گفتگویی کنیم و  
نتیجه هایی از آن بدست آوریم .

کسانی در شگفتند که ما بمشروطه اینهمه ارج می گزاریم و در کتاب های خود یاد آن می کنیم و هواداری  
می نماییم . باید دانست : « مشروطه بهترین شکل سررشته داریست . آخرین نتیجه  
تقدیشه های نژاد آدمیست<sup>۱</sup> » .

در ایران چون معنی مشروطه را ندانسته اند ارجش هم نمی شناسند . مشروطه تنها آن نیست که یک قانون  
ناسی باشد و مجلس شوری برپا شود و کارها با دست آن مجلس پیش رود . مشروطه بسیار والاتر از اینهاست .  
مشروطه آنست که یک توده شایندگی پیدا کرده و خودش کارهای خودش را راه برد و کسی در میان آنها  
برای فرمانروایی نباشد . برای روشنی سخن نخست باید معنی توده و زندگانی توده ای را بدیده گیریم .

یک توده که بیست میلیون ، یا بیشتر یا کمتر ، از دیگران جدا گردیده کشوری برای خود برگزیده زندگی  
می کنند ، این معنایش آنست که ایشان دست بهم داده سود و زیان یکی گردانیده اند . آن کشور میهن ایشان است  
که باید در آن زندگی کنند و بآبادیش کوشند و از دستبرد بیگانگان نگاهش دارند .

مانند آنست که این بیست میلیون گرد آمده همه با هم پیمان بسته اند که در نیک و بد و سود و زیان یکی  
باشند و برای ایستادگی در برابر پیشآمدها یک صف پدید آورند و در آباد گردانیدن و نگهداشتن کشور پشتیبانی  
یکدیگر کنند . یک جمله بگویم : همچون یک خانواده با هم زندگی بسر برند . این معنی زندگانی توده ایست . در  
هر توده یک چنین پیمان ورجاوندی در میانست .

### طباطبایی



بهبهانی



بنیادگزاران مشروطه ایران شادروانان بهبهانی و طباطبایی بودند .

تاریخ آنانرا باین عنوان شناخته است .

۱ - [ این بازپسین زندگیست که شادروان برای « مشروطه » نوشته . بخش یکم در گفتارهای شماره های پرچم بارها آمده ،  
بخش دوم تنها در این گفتار آورده شده . از این روی بهتر دانستیم که جمله را هم درشتتر کرده و هم در درون گیومه نهیم . ]

« **میهن پرستی** » که گفته میشود بهمین معنیست . دلبستگی بآبادی کشور و جانفشانی در ر»

آزادی آن و همدستی و همدردی با هم میهنان « **میهن پرستی** » نامیده میشود و بایای هر مرد و زن باخرد و پاکدلست .

گاهی کسانی ایراد گرفته می گویند : میهن چیست که آنرا بپرستیم ؟ ... میگوییم : میهن این سرزمینست که آسایشگاه ماست ، زیستگاه ماست ، سرچشمه زندگانی ماست ، در این سرزمین زندگی بسر می بریم ، و **آنگاه** نیازمندیهای زندگانی ، از خوراک و پوشاک و نوشاک و دیگر چیزها هم از این سرزمین بدست می آید .  
باین سرزمین باید « **خدمت** » کرد و پرستش نیز بمعنی « **خدمت** » کردنت .

روزی یکی با من چنین میگفت : « **من که در خوزستان هستم چرا باید عربهای بصره**

**را با آن نزدیکی هم میهن نشناسم و فلان مرد زابلی را با آن دوری هم میهن خور**  
**شناسم ؟ ...** » .

گفتم : با آن زابلی پیمانی در میانه دارید و نیک و بد و سود و زیانتان بهم بسته است . اگر روزی ما دشمنی از جایی بخوزستان حمله کند آن زابلی بیاری شما خواهد شتافت . ولی با عربهای بصره چنان پیمانی میانه نیست و اگر روزی یک گرفتاری برای خوزستان پیش آید آنها دستی بنام یآوری بسوی شما دراز نخواهند کرد اینست جدایی که در میانه می باشد .

آری ما با عربهای بصره نیز همسایه ایم و همبستگی همسایگی داریم . اگر روزی چنان پیش آید که با **عرب** یکی گردیم با آن عربها نیز هم میهن خواهیم بود .

تا اینجا که گفتم معنی زندگانی توده ای و میهن پرستی بود . اکنون این توده و این میهن یکرشته **کارها** همگی دارد که از آن یکتن یا یک خانواده ، بلکه از آن همه کشور و همه توده است .

مثلاً جلوگیری از دزدان و راهزنان ، و ایمن گردانیدن کشور ، و جلوگیری از بیماریها و کم گردانیدن **بیمان** بستن با دولتهای همسایه ، قانون گزاردن ، ارتش آراستن و مانند اینها . سررشته داری یا حکومت **داری** می گوئیم برخاستن باین کارهاست .

در زمانهای پیش در هر کشوری پادشاهی بودی که رشته این کارها را بدست خود گرفتی ، مردم و **کارها** را ، با دلخواه خود ، راه بردی و بهمه فرمانراندی . مردم چنین می پنداشتند که پادشاهان گمارده خدا هستند . آنان را برگزیده و بمردمان فرمانروایی داده . خود پادشاهان همین باور را داشتند . ولی این بیبا بود . خدا هیچ **کارها** برای فرمانروایی بدیگران نیافریده . آنگونه سررشته داری جز نتیجه نارسایی اندیشه ها نبوده .

از اینرو نیکخواهانی برخاسته و بمردم راهنمایی کرده گفته اند : هر توده ای باید خودش کارهای **خود** برد . بدینسان که هر چند سال یکبار نمایندگانی از میان خود برگزینند و مجلسی از آن نمایندگان پدید **آوردند** رشته کارهای همگی را بدست آنان سپارد و خود از دور و نزدیک نگهبان باشد .

مشروطه یا حکومت دموکراسی یا سررشته داری توده همینست . همینست که می گوئیم : **بهترین** حکومت است .

مشروطه را چنانکه نام نهاده اند آزادیست . در زمانهای پیش ، مردم در زندگانی بدو دسته بودند : **آزاد** برده . برده آنکسانی بودند که خودشان اختیار زندگانی نداشتند . همچون گاووان و گوسفندان خرید و **فروخته** می شدند . یک برده اختیارش در دست آقایش بود . اگر میخواست میفروخت ، میخواست نگه میداشت ، **بهر** **کار**

مهمانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۷  
میخواست برمیگماشت . اگر برده بکاری یا پیشه ای پرداخته مزد گرفتی آنمزد بخود او نرسیدی . اگر زن گرفته  
فرزندی پیدا کردی آن فرزند نیز بنده ، و از آن آقا بودی . « غلام خانه زاد » که شنیده اید این بود .

هزارها سال در جهان برده داری بوده است تا دویست سال پیش نیکخواهانی برخاسته آنرا برانداخته اند و  
اکنون بازماندگان بردگان آنزمان آزادند و آزادانه زندگی می کنند .

مشروطه و استبداد نیز همانحال را داشته . در استبداد توده ها اختیاری از خود نداشتند و در باره نیک و بد  
و سود و زیان خود نتوانستندی اندیشید . می بایست سر پایین اندازند و گردن بدلخواه و هوس پادشاهان گزارند .  
ولی در مشروطه توده ها آزادند و اختیار زندگانی را خودشان در دست دارند . آنچه سودمند می دانند و میخواهند با  
هست نمایندگان بکار توانند بست . هر قانونی را بهتر دانستند از مجلس توانند خواست .

یک نمونه نیکی از مشروطه و اندازه سودمندی آن در این چند روزه دیده شد . توده انگلیس که در زندگانی  
دموکراسی پیشگام بوده اند هفته گذشته معنی مشروطه و سود آنرا بجهانیان نشان دادند . چون در سایه پیشآمدها  
تردیدی بدولت شوروی و همگامی با آن توده را بسود خود دانستند در برگزیدن نمایندگان بحزب کارگران گرایش  
شان دادند که بیشتری در پارلمان بهره آنها گردید و رشته سیاست کشور بدست آنها افتاد .

در این باره سخنان بسیار رانده شده و زمینه بسیار روشن گردیده : استبداد از هر باره بیمعنی و مشروطه از  
هر باره سودمند و ستوده است . معنی ندارد که یکتن بملیونها مردم فرمانرانند . معنی ندارد که یکتن نیک و بد  
ملیونها مردم را بهتر از خودشان داند ، باور نکردنیست که بنیادیکه یکتن می گزارد پایدار ماند و بزودی از میان  
ترود .

از اینهاست که ما هوادار مشروطه ایم . بلکه ما یکرشته کوششهایی در باره پیشرفت مشروطه می کنیم که  
ارجدارتر از کوششهای خود مشروطه خواهانست . مشروطه در ایران نائجام ماند . ما می کوشیم آنرا بانجام رسانیم .  
یکی از رسواییهای این کشور است که پس از چهل سال هنوز در ایران معنی مشروطه دانسته نشده .  
می توانگفت از هزار تن یکی معنی آنرا نمیداند و این خود سدی بزرگ در برابر پیشرفت مشروطه است . چیزای که  
معنایش نمیدانند ارجش نخواهند شناخت ، بلکه باید گفت : دارایش نخواهند بود .

شنیدنیست که بهبهانی و طباطبایی و دیگران که پیشگام شدند و در ایران بنیاد مشروطه نهادند معنی آنرا  
میدانسته اند . آری آنان مشروطه را باین معنی که فهمیده ماست میدانسته اند . بلکه آنرا بودن قانونهایی در برابر  
دولت و برپا شدن مجلس برای شور در کارهای کشور می شناختند و بیش از این نمی خواستند .

می توان گمان برد که بسیاری از نمایندگان مجلس امروز هم مشروطه را بآن معنی میشناسند . آقای سید  
محمد صادق طباطبایی که پسر طباطبایی و خود در جنبش مشروطه پا در میان داشته و اکنون رئیس مجلس است  
بتازگی ازو رفتاری دیده شده که می توان پنداشت او هنوز هم مشروطه را بمعنی راستش نمیداند .

از این گذشته در ایران در برابر مشروطه سدهای بزرگی هست . این کیشهای گوناگون که در ایران است  
هیچیک با زندگانی دموکراسی سازگار نیست . همچنان ادبیات ایران یا شعرهایی که بفروانی دارند با مشروطه  
سازگار است . اینها سدی بزرگ دیگر در برابر مشروطه است .

اکنون سخن در آنست که ما از روزیکه بکوشش برخاسته ایم از دل بستگی که بمشروطه داریم از یکسو  
کوشیده ایم معنی مشروطه را باین مردم بفهمانیم . در این باره کتابها بچاپ رسانیده گفتارها نوشته ایم . یکی از  
شیران ما ( آقای فرهنگ ) برای فهمانیدن معنی مشروطه کتابچه ای با زبان باباشملی نوشته است که دو بار  
بچاپ رسیده .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۸  
از سوی دیگر با کیشها و شعرها و دیگر جلوگیریهای مشروطه بسخت ترین نبرد برخاسته بکندن ریشه آنها

کوشیده ایم .

اینها کوششهایست که ما در زمینه پیشرفت مشروطه کرده ایم و می کنیم . راستست که میدان کوششهای  
ما ایران نیست . ولی در همانحال بایران که میهن ماست دلبستگی ویژه داریم و این یکی از آرزوهای ماست که این  
توده بدبخت از آلودگیها بیرون آید و با توده های دیگر جهان همپا گردد و در اینراه از هر گونه کوشش  
بازنایستاده ایم .

اینست داستان دلبستگی ما بمشروطه و ارجی که ما بآن می گزاریم . و چون یکدسته از دور و نزدیک امر  
باینجا آمده در این جشن و شادی با ما همراهی نموده اند در پایان سخن خود بآنان سپاس می گزارم . امیدمندم  
خواهد بود آرزوی که همه غیرتمندان و نیکمردان در ایران در این کوششها با ما همدستی خواهند نمود .

\*\*\*\*\*



باقرخان

در تبریز پس از ستارخان باقرخان بود  
اینمرد نیز با همه بیسوادی و اینکه از میان توده  
برخاسته بود شایستگی بسیار از خود نشان داد .

باقرخان سردسته مجاهدان خیابان بود  
خیابان در آنروز یک نیم تبریز شمرده میشد .  
فیروزیهها که تبریز در جنگهای سال ۱۳۲۶ (قمری  
پیدا کرد یک نیم سرفرازی بهره باقرخان و خیابان  
می باشد .



ستارخان

جنبش مشروطه در ایران آزمایشی بود و نیک  
نشان داد که اگر میدانی باز شود و توده انبوه پامیان کار  
گزارد از آنان مردان شاینده بسیار پدید تواند آمد .

در آن جنبش در میان جنگجویان مردانی پیدا  
شدند که آبروی تاریخ این کشورند و اگر رویهمرفته را  
بگیریم ستارخان از همه آنها والاتر بود .

اینمرد بزرگ شده کوه و بیابان بود و هر چه  
داشت از خودش داشت و دیده شد که چه شایندگی  
نشان داد .





سردار محیی

سردار محیی با برادران خود بهمدستی یفرمخان و دیگران پدید آورنده جنبش رشت بودند و آن تکان تاریخی را پدید آوردند. اینفرزند گیلان و دیلمخان<sup>۱</sup> نیز شایندگیها از خود نشانداد و جا برای خود در تاریخ باز کرد.

این گردان زمان شورش، پس از

پایان شورش، افزار دست بدخواهان گردیدند و بدیها با یکدیگر کردند. ولی آنها از جایگاه آنان در تاریخ شورش ایران نخواهد کاست.

\*\*\*\*\*

## گفتار بانو چهره نگار شیرازی

( روز سیزدهم مرداد )

راهنمای ارجمند :

بسیار خرسندم که خود و خواهرانم در این روزبه بزرگ که یادبود فداکاریهای جوانمردان چهل سال پیش است با برادران خود شرکت کرده و میتوانیم بشما خجسته باد گوئیم.

۱ - [ در درستی چاپ این واژه بیگمان نیستیم. چنین میدانیم که « دیلمان » و یا « دیلمستان » بایستی چاپ گردد. ]

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۱۰

از آنجاییکه پیشرفت زندگی خود از آئین سپهر است و آدمیان همیشه رو بسوی پیشرفت داشته مشروطه که خود پیشرفت بزرگی میبوده و از غرب آغازیده و توده های پیشرفته آنرا پذیرفته بودند با دست روشنفکران غیرتمند بایران کشانیده شد . رادمردان غیرتمندیکه از درماندگی این توده ، افسرده بوده و همیشه باندیشه آزادی و سرفرازی توده و کشور خود میبوده با پادکارهای سختی که از سوی دستگاه خودکامگی و بدخواهان روبرو میبودند جوانمردانه جان بر کف نهاده کوشیدند و با خود آن را روان گردانیدند .

گام نخست را نیکان بنیکی برداشته ولی بزودی بدخواهان بنیاد پاکش رخنه رسانیده و برویه امروزیش انداختند . این دگرگونی شوندهایی میداشته که یکی از بزرگترین انگیزه اش آماده گردانیدن توده بویژه زنان میبوده که بدینسان نانجام مانده .

در این چهل سال کسان غیرتمندی بوده اند که از بیماری و آلودگی این توده افسوس میخورده و باندیشه درمان میبوده . ولی بدانسان که میبوده دریافته و یا راه درمان را ندانسته اند . از سوی دیگر آزمندانیکه سودشان در زیان این مردم بوده هر چه توانستند بدرماندگی کشور و رسوایی توده کوشیده اند . جای افسوس است که نیکان غیرتمندیکه برآستی آرزوی سرفرازی این کشور را داشتند بیماری ها و راه درمان را نشناخته این دریافتند که نخست میباید بیماری ها را ریشه کن کرده بآماده گردانیدن مردم کوشند . ولی بدخواهان گرفتاری ها را نیک دریافته بنیرومند گردانیدنش کوشیده رشته کارها را بدست گرفته و آلودگیها را هر چه فزونتر گردانیده و بمردم وانمودند که ایرانی هیچگاه چیزی نبوده و در آینده نیز چیزی نخواهد شد . تا جاییکه خودمان هم باور کرده بودیم ایرانی نمیتواند جداسر بوده خود رشته کارها را بدست گیرد .

ما ایرانیان از هر باره در سختترین و بی آبروترین روزهای تاریخ خود بسر میبردیم . از هر پیشرفتی که در جهان پدید میآمد و پس از مدتها بکشور ما میرسید بجای سود زیان برده بیماریمان می افزود . روزنه های امید از هر سو بسته درهای ناامیدی باز میبود .

آیین زندگی از میان رفته روز بروز بر سختی و تلخی زندگیمان می افزود . آدمیگری رخت بر بسته از مشروطه جز نامی نمانده و کارها طوری از هم گسیخته که رخداده سوم شهریور یکی از هوده های آن بود .

در چنین روزگار شرم آور و ننگینی می بودیم که بخواست خدا و پشتیبانی او همه شما که بآلودگیهای این مردم نیک آگاه میبودید و با پاکدلی آرزوی پیشرفت این مردم و کشور را داشته بالا افراشته و با بینش خدا داده همه بیماریها و آلودگیها را بدرستی دریافته و راه درمانش را نشان دادید .

اکنون که درآئیم گام نخست را با کامیابی پیموده گام دوم را آغاز گردانیده و بهمه آن انگیزه هایی که جلوگیر پیشرفت مشروطه میبود راه یافته چاره اندیشیدید . انبوه مردم حتی درس خوانده ها از معنی مشروطه سود آن ناآگاه مانده شما آنرا باز و روشن ساختید .

آن روز که برای آزادی و سرفرازی ما بکار آغازیدید . یک تن بودید و از هر سو بمخالفتهای سخت کارشکنی و همه گونه آزار روبرو بودید . ولی بخواست خدا و پشتیبانی او فیروز درآمده غیرتمندان پاک نهاد بشما آورده و آن راه ورجاوند را پذیرفته در همه جا جنبشی پدید آوردند . تا امروز که در بیشتر بخشهای کشور حتی بیرون ریشه دوانیده و در بیداری و آماده گردانیدن این توده مردانه میکوشند .

بودن ما در اینجا که هر یک از بخشی شما رو آورده ایم خود بهترین دلیل پیشرفت این راه بوده و بخبر نشان میدهد که بسیاری از مردان و زنان این کشور آموزاکهای نیک شما را دریافته بیاک گردانیدن خود کوشیدند اینک برای آزادی و سرفرازی توده خود با از خودگذشتگی آماده میباشند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۱۱  
چیزیکه جای خشنودی است شرکت بانوان در جشن مشروطه است . زنان که نیمی از مردم این کشورند و در آفرش و آدمیگری از مردان کمی نمیدارند بانگیزه هایی که تاریخ از آن یاد نموده از پیشرفت بازمانده و در زیردست مردان کنیزوار میزیسته اند .

در جنبش مشروطه هم بدانسان که شاینده بود پیش نرفتند ولی دگرگونیهایی یافته بویژه از دیده دانشی ترقی نموده اند . ولی اگر در پاره [ای] چیزها فیروز گردیده در برخی کارها بیستی گرائیده و بایای زنانگی خود را دریافته از آنچه شاینده بوده سرپیچیده و بکارهای هوسبازانه و زیانمند بدون اینکه بپایان کار خود بنگرند روز میگذرانند .

زنان شرقی بکنج خانه خزیده و از پیشرفت بازمانده و در غرب در هر گونه کاری که شاینده آنان نمیبود شرکت کردند و بدینسان که می بینیم بزشتی و سختی دچار آمده و بکلی بیراه مانده اند .

قانونیکه شخصیت زنان جهانرا نشان داده بایای درست آنانرا روشن سازد در دست نمیبود . کنون خدای را سپاس که با پراکندن کتاب « **خواهران و دختران ما** » زنان بایای خود را دریافته و در راه نبرد با بدیها و پراکندن آمیغها با برادران خود شرکت کرده و در راه آزادی و بیداری این توده همکاری می نمایند .

راهیکه شما بازنموده اید بهترین و دادگرانه ترین راهی است که زنانرا شناسانیده جایگاهشانرا نشان داده و آنانرا بایای خود آشنا میسازد و این نخستین بار در تاریخ است که آئین زندگی زنان بطور شاینده روشن گردیده و از هر گونه افراط و تفریط بر کنار است . من و دیگر خواهرانم بسیار خرسندیم که برای نخستین بار در این روزبه شرکت نموده شما و دیگر برادران خود را دیده خجسته باد گوئیم و از اینجا بهمه خواهران و برادران خود در دیگر بخشها درود فرستیم .

راهنمای ارجمند : ما نمی خواهیم بستایش پرداخته گزافه گوئیم . چه میدانیم که شما بستایش نیاز نمی دارید و چیزی را برای خود نمی خواهید و تنها برای سرفرازی این توده و پیشرفت آدمیگری می کوشید و خوشنودی شما در چیزی است که خدا از آن خشنود بوده شوند پیشرفت آدمیان بویژه ایرانیان گردد . ولی ما میخواهیم بگوئیم که ارج کارها و کوششهای گرانمایه شما را شناخته و پاکدلانه سپاس میگزاییم و بدانسان که شما در بیداری و سرفرازی ما با از خودگذشتگی و فداکاری کوشیدید ما هم در بیداری دیگران کوشیده توده خود را از این درماندگی برهانیم .

برادران گرامی کوشش های پاکدلانه شما در راه آشنا گردانیدن ما در دیده همه خواهران شما گرامی و ارجمند است شما بویژه آقایان راهبران باهماد که پیشگامان راه آزادی این کشورید همیشه بنیکی از شما یاد شده رفتارتان سرمشق دیگران خواهد بود تاریخ و آیندگانهم مانند ما ارج شما را شناخته بنیکی یاد خواهند نمود .

برادران ! پیش از این شما با یک دست تا این پایه کوشیدید ولی از این پس با هر دو دست خواهیم کوشید تا خواهران و برادران خود را آشنا ساخته آزادی و سرفرازی را روان گردانیم و میدانیم و باور داریم که با یاری خدا و همدستی و پاکدلی چکاری که نتوان کرد .

در پایان بسیار خشنودم که بنام همه خواهران خود از خودگذشتگی و جوانمردی برادران گرامی آقایان آزادی و یزدانیان را ستوده و روبرو سپاسگذارم و امیدوارم در سال آینده با سرفرازی و کامیابی بیشتری در این جشن همباز باشیم .

\*\*\*\*\*



عباس آقا

حیدر عموغلی

حیدر عموغلی و عباس آقا در میان شورشیان ایران یک ویژگی داشته و

آن اینکه « شورشی » بمعنای درست واژه بودند .

\*\*\*\*\*

## سیزدهم مرداد

سیزدهم مرداد یکی از روزبه های ماست . ما از میان همه روزبه هایی که در این کشور است یکی نوروز دیگری این روز را روزبه دانسته و گرفته ایم .

ما هر سال در این روز جشن می گرفتیم و امسال چون دیدیم بدخواهان کشور آشکاره بی پروایی با ما می نمایند بلکه از ناهمی و درماندگی دشمنی نشان می دهند ما پروا بیشتر گردانیدیم و هواداری بیشتر نشان دادیم در شهرستانها در همه جا یاران ما اینروز را جشن گرفته اند - اکنون که اینرا می نویسم گزارشهای بسیاری از شهرستانها رسیده که بروی میز است . در برخی جاها از جمله در مشهد گذشته از جشن باشکوه ، گفتارها مغزدار رانده شده ( که برخی را در کتابهای خود بچاپ خواهیم رسانید ) .

در تهران نیز در خانه آقای کسروی جشن بزرگی برپا گردید . از چند روز پیش کارتها بچاپ رسیده بر کسانی فرستاده شده بود . باشندگان چندان بودند که بسیاری در حیاط سرپا ماندند . از ساعت هفت جشن آغاز تا ساعت ده برپا بود .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۱۳

نخست موسیقی سرود ایران را نواخت که همه بسر پا ایستادند . سپس آقای کسروی گفتاری راند ( که در همین دفتر بچاپ رسیده ) . سپس موسیقی نواخته شده شیرینی و شربت و چای بمیان آمد . سپس یقو چهره نگار گفتاری را با زبان پاک نوشته بودند با شیوایی بسیار و با شیوه هنایندۀ خواندند . باز موسیقی نواخته شد .

در میانه آقای صبحی مهدی که از میهمانان بودند ، و آقای محمد ملک نژاد که از یاران ماست سخنانی گفتند و بشادی و جشنودی باشندگان افزودند . در ساعت ده نشست پایان پذیرفت .

امسال جشن مشروطه ما دو فزونی داشت : یکی آنکه بانوان در آن همباز بودند و همدستی خود را در این کوششها و نبردهای بزرگ آشکار آوردند . در این نبرد سختی که با دیو دژخوی « ارتجاع » آغاز شده این قهرستانگان با مردان خود همدوش و همگام خواهند بود . دیگری نوازاد یا دسته نوازندگی که از خود جوانان باهماد پدید آمده بود و با نغمه های دلکش خود شادی و خوشدلی باشندگان را هر چه فزونتر می گردانید .

\*\*\*\*\*

## پیام آقای کسروی

### بآزادگان

در اینهنگام که روزبه سیزده مرداد فرارسیده بهمه یاران در تهران و شهرستانها درود میرسانم و خجسته باد میگویم .

امسال در اینهنگام رفتار بدخواهان نشانداد که این مشروطه انجام ناگرفته و نیمه کاره را نیز باین مردم سزا می شمارند و این توده بدبخت را نیز بی بهره می خواهند .

این رفتار خیره رویانه آنان آن خواهد هودید که ما دلبستگی بمشروطه بیشتر گردانیم و باندازه کوششهای خود بیفزاییم . از سال دیگر در این روزبه کارتها نیز فرستاده خواهد شد .

\*\*\*\*\*

## نوشته یک بانو

راهنمای ارجمند :

اینجانب اقدس عدل مدتهاست براه شما آشنا هستم و اغلب نوشته های را با یک اشتیاق فراوان با همسرم بخوانده ایم و در این مدت بیایای ورجاوند خود عمل کرده و در هر جا با خرافات و موهومات بی پرده جنگیده ام . از فکر صدماتی که در نتیجه برایم روی داده صرفنظر میکنم . علت اینکه تا حال پیمان نبسته بودم برای این بود که همسرم میگفت باید کاملاً وارد شویم و نسنجیده و نفهمیده از چیزی پشتیبانی و یا دشمنی ننمائیم ،

حالا که ایشان تصمیم گرفته اند من نیز بآرزوی دیرین خود رسیده بدین وسیله پیمان می بندم و خدا را گواه می گیرم که در این راه مقدس از کوشش بازناایستم .

اقدس عدل

خدا با ماست

\*\*\*\*\*



## باغشاه

این روزها در روزنامه ها فراوان از باغشاه نامبرده شده و کم و بیش چگونگی پیش آمد بگوشها رسیده است داستان باغشاه یکی از رخداده های دلگداز تاریخ مشروطه و ایران است ، و اگر ما بخواهیم همه را در اینجا بیآوریم سخن بدرازا خواهد کشید که از گنجایش این دفتر بیرون خواهد شد . ناچار در این هنگام که جشن مشروطه می شود کوتاهشده آنرا از بخش سوم تاریخ مشروطه ( نوشته آقای کسروی ) برداشته و با پیکره های پیشگامان جنبش مشروطه و کشتگان راه آزادی چاپ میکنیم تا بدینوسیله از بزرگی کارشان یادی کرده و اندکی ارشناسی خود را نشان داده باشیم .

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد بامدادان مردم تهران از خواب برخاسته بکارهای خود پرداختند و ک میدانست چه روی خواهد داد .

سه یا چهار ساعت از روز گذشت که ناگهان غوغای بزرگی از میان شهر برخاست ، یکدسته از سربازان سیلاخوری ، فریادکنان و داد زنان ، بیکبار از خیابان درالماسی بیرون ریختند و در خیابانها آواز بگیر و بیتند انداخته بهر کسی رسیدند زدند یا لختش کردند گاهی تیرهایی بهوا انداختند . پشت سر ایشان دو فوج قزاق سر یک تیپ قزاق پیاده بیرون آمده سواران بسوی دارالشوری رفتند و پیادگان میدان توپخانه را فرا گرفتند .

در این هنگامه شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته بدست در چپ و راست سوارگان قزاق در پس و پیش با شتاب از درالماس بیرون آمده از میدان توپخانه و خیابان فرمانفرما گذشته بقزاق سرکشی کرده و از آنجا بباغشاه رفت . و در آنجا نشیمن گزید و همانروز فرمانی صادر کرد که :

**« چون هوای تهران گرم و تحملش بر ما سخت بوده ناچار بباغشاه حرم**

**فرمودیم »** . شگفت آور اینست که شاه از گرما بتنگ آمده میخواست بباغشاه رود ، ناگهان و بیخبر سربازان قزاقان را با آن هیاهو بیرون میفرستد تا در جلوی مجلس سان دهند و میدان مرکز شهر را فرا گیرند ، و مردم را



### شاپشال<sup>۱</sup>

وسانیده و بترس اندازند . سپس هم سیمهای تلگراف را بریده تا کسی نداند شاه از دست گرما از شهر باغشاه گریخته است .

آیا چنین چیزی بوده ؟!

نه . راستی آنست که شاه از دست مشروطه و مشروطه خواهان بتنگ آمده بارها برای کندن ریشه ایشان دست بکار شد و چون نتوانسته مدتی بخاموشی گرائیده و با دست دشمنان خانگی و بیگانه نقشه ای ماهرانه کشیده و جای بکار بستنش را باغشاه برگزیده و اکنون برای بکار بستنش باغشاه میرفت .

مجلس شورای ملی بخيال خود زیرکانه (!) پیش آمد را کوچک گرفته و تنها افسران را سرزنش میکند که چرا جلوی سربازان سیلاخوری را نگرفته و اسباب وحشت مردم را فراهم کرده اند . شاه رویه کاری میکند و مجلس نیز رویه کاری میکند . او با دست لیاخوف بسیج جنگ کرده و قزاق و سرباز در شهر می پراکند و توپ باین دروازه و آن دروازه می کشد . مجلس هم میخواهد با حرف جلوی پیش آمد را بگیرد و جوانان و مردان غیرتمندی که برای نبرد و دفاع از آزادی آماده جانبازی شده اند از گرد سر خود میپراکند تا مبادا در دیده بیگانگان آشوب طلب شناخته شده و بدنام گردد .

ولی با همه اینها زمان رویه کاری زود بسر میرسد و آزادی خواهان و سران مشروطه بخود می آیند و می دانند کار از اینها گذشته و باید بچاره کوشند اینست که گرد هم آمده و بتهیئه مقدمات دفاع از مجلس آغاز

---

۱ - [ در پیکره بالا ، شاپشال در رخت فرماندهان ایران است . شاهی که تاج شاهی بر سرش سنگینی کرده ، رخت قزاقی چشد و پیکره بردارد ، چه شگفت که روسی بیگانه و « آموزگار زبان » ، نیز رخت فرماندهان ایران را بتن کند و پیکره بردارد !! ... ]

میکنند. ( چون بنظر آنان دفاع از آزادی تنها دفاع از مجلس شورای ملی بوده و می بایست تنها ببرجا ماندن آن کوشند ) .

این کسان که بیشتر از آزادی خواهان و نمایندگان مجلس میبودند کسانی را مأمور دفاع از مجلس و مسجد سپهسالار کرده و با تفنگ و ابزار جنگ بپایداری پیرامون این دو جا می فرستند و باین طریق مقدمات پایداری در برابر قزاقان محمدعلی میرزا را فراهم می نمایند .

پس از این کار دیری نمی پاید که روز شنبه دوم تیرماه ( ۲۳ جمادی الاولی ) جنگ میان نگهبانان مجلس شورای ملی از یکطرف و قزاقها و سرکردگان روسی که زیر فرمان لیاخوف می بودند از سوی دیگر درمی گیرد .

چگونگی این داستان هر چه بازتر در کتاب تاریخ مشروطه هست ولی ما کوتاهشده آنرا برای آگاهی خوانندگان این دفتر می آوریم :

### جنگ و بمباران :

روز شنبه دوم تیرماه ( ۲۳ جمادی الاولی ) در تاریخ مشروطه یکروز بیمانندی بود . کشاکش آزادی خواهی و خودکامگی که از دو سال باز در میان می بود ، امروز رویه جنگ و خونریزی بخود گرفت . مشروطه و مجلس پس از دو سال ایستادگی از پا افتاد . در گام نخست فیروزی از سوی آزادی خواهان پدید گردید . چیرگی آنان تا بجایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپی را بکشند و بسوی مجلس برند . اگر خامی را کنار گزارده افسران روسی را میزدند بیگمان فیروز میشدند . خودداری از زدن آنها این نتیجه میداد که آنان بیباکانه در میدان بایستند و قزاقان و توپچیان را بازگردانیده بشلیک و آتشفشانی وادارند .



محمدعلی میرزا

[ شاهی که تاج بر سرش سنگینی میکرد !! ... ]



مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۱۷  
باز یکساعت کمابیش جنگ پیش میرفت و چون بهبهانی و طباطبائی و دیگران که در مجلس و کسان  
جنگ نادیده بودند از گلوله های پیاپی توپ که بمجلس میبارید ، بسیاری از ایشان بترس افتادند ، دیوار پشت  
مجلس را شکافته از آنجا بپارک امین الدوله رفتند و بدینسان مجلس تهی گردید .  
تفنگدارانی که میجنگیدند و خود دسته کمی بودند این را دیده سنگر تهی گردانیدند و جنگ از آنسو فرو  
نشست .

ولی انجمن آذربایجان ، در جای خود ، و میرزا صالح خان از خانه ظل السلطان هنوز پایداری نموده دلیرانه  
میجنگیدند . این پایداری هم دیری نپائید . و بناچار آنان نیز سنگر تهی کردند و جنگ پایان یافت و تاراج و بگیر و  
ببند آغاز شد .

## سرگذشت آزادیخواهان :

سران مشروطه و آزادیخواهان هر چند نشان سرگذشت جدائی میدارند که در اینجا از هر دسته جداگانه  
سخن میرانیم :

**۱ - دو سید و همراهانشان -** چنانکه پیشتر گفتیم پس از آنکه نگهداران مجلس از هجوم قزاقان  
و توپ بستنشان رمیدند و مجلس را تنها گزاردند دو سید با گروهی از باشندگان بیارک امین الدوله رفتند و در آنجا  
یسکالاش نشسته و پس از گفتگوهای بسیار بر آن شدند که طباطبائی و بهبهانی از بیراهه بعبدالعظیم روند و در آنجا  
یست نشینند که شاید مردم نیز بآنجا شتافته و انبوهی فراهم گردد . باین آهنگ آقایان روانه شدند ولی پس از دیری  
بازگشته و خبر آوردند که بر سر راهها سوار گزارده شده است .

باین شوند از رفتن بعبدالعظیم چشم پوشیده همچنان در پارک ماندند و بیوسان پیش آمدها گردیدند .  
در این میان اتفاقی افتاد : آن اینکه امین الدوله<sup>۱</sup> که از همراهان می بود و خود در پارک جا میداشت از  
آقایان اجازه خواست که بمنزل نیرالدوله رود و از او دیدن کرده و بزودی باز گردد ، آقایان باو اجازه داده و روانه  
گردید .

پس از رفتن امین الدوله دیری نکشید که در پارک بسختی کوبیده شد . چون در را گشودند ناگهان انبوهی  
از قزاقان و مردم بی سروپا بدرون ریختند و بزدن و دشنام دادن پرداختند . در این میان از همه بدتر حال دستار  
«**عمامه**» داران بود . بهبهانی و طباطبائی و امامجمعه خوئی را چندان زدند که اندازه نداشت . حتی از کندن  
موهای سر و رویشان نیز بازنايستادند .

در این میان کسانی را نیز با شوشکه و ابزارهای دیگر زخمی ساخته و شادروان حاج میرزا ابراهیم را کشتند .  
گویا او اسلحه داشته و دست باز کرده حمله کنندگان بیباکانه خوش ریخته اند .  
پس از دیریکه این هنگامه برپا بود همه را بیرون بردند .

در بیرون پارک قاسم آقا با دسته ای قزاق ایستاده بود ، قزاقان همینکه اینان را می بینند آماده میشوند با  
شوشکه بسویشان حمله برند ولی قاسم آقا آنان را تهدید کرده و از دست درازیشان جلو میگیرد .

راستی را اگر جلوگیری این مرد نمی بود قزاقان از خشمی که برای کشته شدن همشهریان و همقطاران  
خود ( در داستان بتوپ بستن مجلس ) میداشتند همه را ریز ریز می کردند .

۱ - [ این کس ، فرزند « امین الدوله بزرگ » و پدر دکتر علی امینی است . ]

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۱۸

باری قاسم آقا ، آقایانرا با دیگران بخانه ای در آن نزدیکی میبرد و مهربانی میکند و سپس که میخواهد آنانرا بخانه هاشان فرستد یکی از گماشتگان نظمیه مانع شده و با تلفن از باغشاه پرسش میکند که در باره اینان چه بایستی کرد . پاسخ میدهند باغشاه آورده شوند . آنانرا همگی بباغشاه میبرند و در آنجا بار دیگر بچنگال سربازان سیلاخوری و نوکران درباری میافتند که نزدیک بوده است آنانرا پاره پاره کنند . چیزیکه هست حشمت الدوله بفریادشان میرسد و بکمک کسانی از بزرگان درباری آنانرا از چنگال سربازان رها میگرداند . آنگاه همه را بدرون بلغ برده هر کسی را در جایی بند میکنند .

## سرگذشت میرزا جهانگیرخان و دیگران :

این سرگذشت یکدسته بود . دستۀ دیگری که میرزا جهانگیرخان و مللک المتکلمین و قاضی ارداقی و برخی دیگر می بودند ، و تا پارک امین الدوله با دو سید همراهی نمودند سرگذشت اندوه آور دیگری میدارند که از زبان میرزا علی اکبرخان ارداقی چنانکه در تاریخ مشروطه آمده است ، در اینجا بکوتاهی میآوریم . میگوید :

در پارک امین الدوله ما را که ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی و آقای محمدعلی پسر ملک و من می بودیم بیک بالاخانه برده در آنجا نشمین دادند . امین الدوله نزد ما آمده و مهربانی کرد . لیکن بهبهانی او را نزد خود خواست و چون رفت و بازگشت چنین گفت : آقا میفرماید چون شاه این چند کس را سخت دنبال میکند و مردم دیده اند اینان باین خانه درآمدند باشد که خبر دهند و برای دستگیریشان بیایند بهتر است ایشان را جای دیگری فرستید . امین الدوله این را گفت و ما را بنوکری سپرد که بجای دیگر رساند . نوکر ما را تا دم در آورد و از آنجا خانه نیمه سازی نشان داد که جای امنی می باشد . چون نزدیک خانه شدیم دیدیم همه جا آن باز است و رهگذریان ما را می بینند این بود کسی بخانه سید حسن مدیر حبل المتین تهران که در آن نزدیک بود فرستادیم . او آمد و ما را با غمخواری بخانه خود برد . در این جا اندکی ایمنی پیدا کردیم و در کار چاره جوری بودیم لیکن دیری نکشید که هیاهویی برخاست و قزاقان گرد خانه را فرا گرفتند . برادرم و ملک و میرزا جهانگیر سه گفتند قزاقان برای گرفتن ما آمده اند روا نیست بخانه بریزند و زنان و بچگان را بترسانند . این را گفته همگ

بیا خاسته و از خانه بیرون رفته خود را بقزاقان سپردند . باری ما را بقزاقخانه بردند و در آنجا بدست قزاقانی که کار مجلس را تمام کرده و برمیگشتند دچار شدیم اگر نه جلوگیری سرکردگانشان بود ما را تکه پاره می کردند . بدینسان ما را بجائی بردند و زنجیر بگردن هر یک زدند . با این همه باز قزاقان دسته دسته برای دیدنمان آمده و از دادن دشنام و آزار باز نمی ایستادند ، تا این برادرم شکیبائی نیآورد و باآواز بلند سخنانی گفت که در سر کردگان هنائید و آنان از رفتار قزاقان جلو گرفتند و ما آسوده گزارندند .

از آنجا یکساعت بغروب مانده ما را بباغشاه بردند . در راه از مردم بدزبانیها و آزارها دیدیم . جلوی پل سربازی سیلاخوری با قمه زخمی پیشانی برادرم زد که خون روان گردید ... ما را در باغشاه بچادری بردند در آنجا کسان بسیاری از پیروان بهبهانی و طباطبائی بودند ، همگی خاموش نشسته کسی با کسی گفتگو نمیکرد ، هر کسی سر بگریبان فرو برده و در فکر جان خود بود . پس از دیری که هوا تاریک شد آمد ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی را جدا کرده برد . بیگمان بودیم که برای ما می برند و همگی اندوهگین گردیدیم . ولی سه ربع نگذشت هر سه را بازگردانیدند و بقزاقان چنین گفتند فرمانده تیب میفرماید اینها که گرفتار شده اند در اینجا در امان من هستند کسی نباید بایشان آزار برساند بلکه پذیرائی از ایشان کنید و نگهداری نمایید . نیز می فرمایند کار این سه کس جداست و با دیگران یکجا نباشند . پیام بحال ما سودمند افتاد و از این پس قزاقان بجای آزار و دشنام مهربانی نمودند . با اینحال بودیم و هر یکی



## سید جمال الدین افجه ای

قرو رفته اندوه میخوردیم . پس از دیری یکدسته قزاق یکدوکنان بسوی ما آمدند و چون نزدیک رسیدند ایستادند و گرد ما را فرا گرفته گفتند :

« برخاسته و راه افتید » همگی برخاسته و راه افتادیم .

بسیاری از ما تنهانشان میلرزید و چنین میپنداشتیم در این تاریکی همه را بکشتن خواهند برد ولی دیدیم بسوی یک عمارتی برده بیک اطاق بزرگی رسانیدند و در آنجا شام آورده سپس هر هشت تن را در یک زنجیر گرداگرد اطاق نشانده میخ ها را بمیان اطاق کوبیدند گفتند : « بخوابید ، هر کس از جای خود برخیزد با گلوله زده خواهد شد » . همگی دراز شده خوابیدیم . خدا میداند چه شبی بما گذشت .

### سرگذشت های دیگران :

کسان دیگری نیز بوده که هر کدام سرگذشت دیگری داشته اند . از آن کسان یکی ممتازالدوله و دیگری حکیم الدوله<sup>۱</sup> هر دو تا پارک امین الدوله با دو سید همراه بوده اند . در آنجا خود را پشت درختهای مو نهان کرده از چنگ قزاقان می رهند . پس از رفتن قزاقان تا شب در اطاق یکی از نوکرهای امین الدوله که با نوکر ممتازالدوله دوست بوده بسر می برند و در تاریکی شب با رختهای ناشناس بخانه نوکر ممتازالدوله میروند که از آنجا بسفارت فرانسه پناهنده و پس از چندی روانه اروپا می گردند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۶۰  
سید محمدرضای مساوات یکی از آن هشت تن بود که محمدعلیمیرزا خواسته بود و اگر بدست افتادی  
بکیفر بدزبانی های خود شکنجه های سخت دیدی . لیکن او پیش از جنگ در جایی نهان شده و پس از آن با رخت  
ناشناس از راه مازندران خود را بباکو رسانیده و از آنجا بتبریز میروود .

سید جمال واعظ که او نیز یکی از هشت تن میبود همچنان پیش از جنگ نهان گردیده بوده و سپس با  
رخت ناشناس از شهر بیرون رفته و آهنگ بروجرد میکند و در آنجا کشته میشود .



## سید جمال واعظ

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل الله ، در آن روز جلو یکدسته افتاده بیاری **مجلس**  
میشتافته ، از چگونگی گرفتاریش آگاهی نداریم همینقدر میدانیم او نیز در باغشاه در رده گرفتار شدگان بوده .  
یکی دیگر از بندیان باغشاه ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس بوده که بازادی خواهی شناخته بوده است .  
سید حسن مدیر حیل المتین که بمیرزا جهانگیرخان و دیگران جا داد هنگامی که قزاقان برای **گرفتن**  
چند تن آمده بودند او در آب انبار نهان شد و همانشب یا فردا خود را بسفارت انگلیس رسانید .  
سید جمال الدین افجه ای که با همراهانش بیاری مجلس می آمد و دچار گلوله باران گردیده **بخانه**  
صالح خان پناهِید ، پس از گریختن میرزا صالح او نیز از آنجا گریخت و بخانه زنی از همسایگان خود نهان **گردید**  
سپس بیرون آمده و بدستور محمدعلی میرزا از تهران تبعید شد .  
میرزا صالح خان و دیگر همراهانش چنانکه با زیرکی و زبردستی جنگیدند و کشته کم دادند ، همچنان **زیرکی**  
خود را از تهران بیرون انداختند .  
سرگذشتهای دیگران در دسترس ما نیست . رویهمرفته در آن روز همه کسانی که بازادی خواهی **شت**  
بودند ناچار شدند نهان گردند و سپس بسیاری از آنان بباکو یا باستانبول رفتند . یکدسته نیز که با بودن در **مجلس**  
در میان آزادی خواهان با دربار هم راه داشتند در این هنگام در تهران آسوده و ایمن زیستند .  
کسانی هم از تقی زاده و دیگران بسفارت انگلیس پناهِیدند و سپس باروپا و جاهای دیگر روانه شدند .

## فردای جنگ :

لیاخوف چون فیروز درآمده بنیاد مشروطه را برانداخته بود رشته همه کارها در دست او میبود . روز چهارشنبه سوم تیرماه در تهران حکومت نظامی برپا گردید .

همه نشانه های مشروطه از میان برخاست ، نه روزنامه ای ، نه انجمنی ، نه گفتاری ، ولی کارها بسامان و آرامش پدیدار میبود . امروز جار کشیدند که بازارها باز شود و بازاریان از ترس فرمانبردند و بازارها را باز کرده و ترکان در شهر بگردش درآمدند و از دست اندازی سربازان سیلاخوری و دیگران جلو گرفتند . تنها خانه هایبیرا که خود شاه فرمان میداد تاراج میکردند . امروز خانه های جلال الدوله پسر ظل السلطان و ظهیرالدوله شوهر خواهر ظل السلطان را هم تاراج کردند . دشمنی محمدعلی میرزا بیش از همه با ظل السلطان می بود و چون ظهیرالدوله از غویشان و هواداران او بود خانه اش نه تنها بتاراج رفت بلکه بتوپ نیز بسته گردید .

در همین روز محمدعلیمیرزا دستخطی خطاب بمشیرالسلطنه سر وزیر بیرون داد که در آن شونند کارهای خود را هرج و مرجی که انجمن های بی نظامنامه ، روزنامه ها و ناطقین پدید آورده بودند و مجلس از آنها پشتیبانی ننموده ، برانداختن مشروطه را بروی خود نیآورده آنرا « انفصال مجلس » میخواند و نوید میداد که پس از سه ماه « وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح » و مشغول انتظام گردد .



شیخ مهدی نوری

این کار برای جلوگیری از ایراد دولت های بیگانه میبود که در نقشه لیاخوف و سفارت روس نیز پیش بینی شده بود .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات --

پس از این دستخط دیگری در همانروز یا فردای آنروز بیرون داد و « **عفو عمومی** » را شامل حل

همگان گردانید و در باره گرفتارشدگان هم وعده داد که مجلس استنطاقی از اشخاص « **بی غرض و**

**منصف** » تشکیل دهد تا با غوررسی کامل هر کس بی تقصیر است مرخص شود. این هم جز رویه کاری و **برای**

بستن زبان بیگانگان نبود و بهمین جهت هر دو دستخط را بهمه سفارتخانه ها رسانیدند و وزیر خارجه هر دو را **بهم**

جا تلگراف کرد. رویه کارانه بودن این دستخط ها از رفتاری که درباریان در همانروز و پس از آن کرده اند و **ما**

پائین میآوریم هر چه روشنتر دانسته میشود.

### کشته شدن ملک و میرزا جهانگیر خان :

در همانروز که آن دستخط ها بیرون داده شد در شهر بجستجوی آزادیخواهان بوده هر که را می **یافت**

دستگیر کرده بباغشاه می برده و از سوئی نیز ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را کشته اند. چگونگی **کشته**

این دو تن چنین بوده :

بامداد چهارشنبه سوم تیر زنجیرشدگانرا که هر هشت تن بیکرده کرده و شبانه بشرحی که گفته شد **آنها**

در اطای خوابانیده بودند، از این جا بیرون می برند. پس از اندک زمانی دو تن فراش بجایگاه آنان می آیند **ملک**

میرزا جهانگیر را از رده خود بیرون کشیده و زنجیری شکاری بدستان زده با خود میبرند. گویا هر دو در **میله**

که بکشتگاه میروند. ملک دم در با آواز دلکش این شعر را بلند میخواند :

بر بارگه عدوان آیا چه رسد خذلان؟

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

آری : درست دریافته بودند که بکشتگاه میروند. در باغ نزدیک فواره نگاهشان میدارند و دو دژخیم **طنا**

بگردنشان انداخته از دو سو میکشند و در حالیکه خون از دهانشان بیرون میآید دژخیم سومی خنجر بدلهای **ایش**

فرو میکند، و بدینسان دو تن از آزادیخواهان گردنفرز و کارآمد را میکشند.

### بست نشینی در سفارت انگلیس و جلوگیری محمدعلیمیرزا و کشاکش

#### اینباره :

از کشته شدن این دو تن بدینسان مردم آگاه شدند و بترسشان افزود. نمایندگان مجلس و **سردست**

آزادی هر کدام پناهگاهی جسته و بسیاری از آنان بسفارت انگلیس پناهندند چنانکه در همانروز **چهل و چند تن**

شماره بست نشینان آنجا افزوده شد و در برابر لیاخوف کسانیرا از قزاق و سرباز در پیرامون در سفارت **بیابان**

برگماشت و از رفتن مردم بانجا جلوگیری کرد.

از این پیش آمد سفارت انگلیس رنجش نمود و اعتراض کرد و کار بدرازا کشید. در میانه سفارت **انگلیس**

دربار محمدعلیمیرزا و همچنین در میان دربار ایران و دولت انگلیس گفتگوها رفت. دولت انگلستان با دست **سخت**

خود در تهران بکشته شدن میرزا جهانگیرخان و ملک بی داوری و بازپرسی ایراد گرفته باینجهت بمردم **حق می**

که از جان خود بترسند و بسفارت انگلیس پناهند. محمدعلیمیرزا اینرا دخالت در کارهای ایران میدانست **و با**

اعتراض میکرد. کوتاه سخن سرانجام چنین شد که برخی از پناهندگان خود بدربار میانجی برانگیخته **و می**

رفتند. کسانی هم چنین نهاده شد که محمدعلیمیرزا دررفت سفر دهد و از ایران بیرون روند.

بدینسان کسانی که پناهندن بسفارت بیگانه را بر خود هموار کرده بودند از شکنجه و مرگ رها شدند.



سید عبدالرزاق

### با دیگران چه کردند ؟ ...

کسانیکه آنروزها در باغشاه بوده اند ، اگر دیده های خود را مینوشتند کتاب شگفتی پرداخته بودند . تا کنون کسی چنین کاری نکرده و از کار و رفتار درباریان جز آگاهی کمی در دست ما نیست که همانرا در پایین میآوریم :

« محمدعلیمیرزا دستگاه خودکامگی را در باغشاه برپا کرده و تا هیتوانسته کینه دو ساله را می جسته است . لیکن با برخی کسان همچون بهبهانی و طباطبائی چنانکه میخواستند نتوانسته است کینه جوید . شادروانان بهبهانی و طباطبائی با آن هواداری ها که در دو سال با محمدعلیمیرزا نموده و با آن فریبها که از او خورده بودند ، چون بنیادگزار مشروطه شمرده میشدند ، در نزد او از گناهکاران بزرگتر میبودند . با اینحال چون عنوان سیدی و ملایی می داشتند محمدعلیمیرزا نتوانست بیش از آنکه کرده بود بکند . بهبهانی سه روز در بند میبود و پس از آن روانه خاک کلهرش گردانیدند . طباطبائی چون زن شاه ( دختر کامران میرزا ) پشتیبانی باو مینمود از وقتیکه بباغ رسید آسوده و گرامی میبود و پس از سه روزها گردیده در ونک نشست و سپس آهنگ

خراسان کرد. پسر او میرزا محمد صادق بفرمان شاه از ایران بیرون و روانه اروپا گردید. حاجی امامجمعه خویی رها گردید و در تهران بزندگی پرداخت. مستشارالدوله نیز ماهها در بند میبود تا او نیز رها گردید و محمدعلیمیرزا او را بنویسندگی خود برگزید. از شیخ مهدی و ابوالحسن میرزا آگاهی نمودیم و همین اندازه میدانیم که آنان نیز رها گردیده از ایران بیرون رفتند. دادگاه باغشاه:

در باره قاضی ارداقی و دیگر گرفتاران بازمانده داستانشان را از گفته میرزا علی اکبرخان میآوریم. می گوید:

همانروز که ملک و میرزا جهانگیر خان را کشتند در یکی از اطاقها دادگاهی برای بازپرس و رسیدگی برپا گردانیدند که باشندگانش اینان میبودند:

۱- مؤیدالدوله حکمران تهران ۲- شاهزاده مؤیدالسلطنه ۳- سید محسن صدرالاشراف ۴- ارشدالدوله ۵- یکتن میرپنج قزاقخانه؟ ۶- میرزا عبدالمطلب یزدی (مدیر روزنامه آدمیت) ۷- محقق شهربانی ۸- میرزا احمدخان اشتری (این یکی را از عدلیه برده بودند و او بگرفتاران دلسوز مینمود).

از همانروز کسانی را که در پیرامون آقای طباطبائی و دیگران گرفتار گردانیده بودند و از آنان کاری سرنزده بود یکایک بآن اطاق برده پرسش های نموده رها میکردند. آقا محمدعلی پسر ملک را هم پس از حادثه پدرش رها کرده بودند. بدینسان از شماره ما بسیار کاست. در این میان یحیی میرزا را که گرفتار کرده بودند نزد ما آوردند و این هنگام بود که همه را که بیست و دو تن میبودیم زنجیر و آنحال آسیب دیدگی برده نهاده پیکره ها از ما برداشتند. پس از آن سید یعقوب شیرازیرا هم پیش ما آوردند. این بیست و اند تن همچنان در زیر زنجیر روز میگذاردیم: نهار و شام بهر یکی گرده نانی با خیار میدادند و روزانه دو یا هشت تن و هشت تن با زنجیر در گردن بیرون میبردند و باید اندیشید که ما چه رنجی میکشیدیم و چه شرمندگی نزد هم میداشتیم.





### ملک المتکلمین

در این میان شکنجه و آزار هم دریغ نمیداشتند بویژه در باره بیچاره مدیر روح القدس و ضیاءالسلطان .  
کار و رفتار دادگاه :

دادگاهی که برپا شده بود در زمینه سه چیز جستجو داشت و همیخواست با شکنجه و فشار از کسانی آگاهی ها پیدا کند . آن سه چیز یکی اینکه بمب را شاه که انداخته ؟ دیگری آنکه بنیادگزار انجمن خانه عضدالملک که بوده ؟ سوم تنگ بمجاهدان که میداده ؟ اینها میبود که دنبال مینمودند و هرگز بداستان محرومه و مجلس نمیپرداختند . چون مدیر روح القدس و ضیاءالسلطان را گمان برده بودند در باره نارنجک انداختن بشاه آگاهی میدارند آنان را زیر شکنجه سخت گرفته هر شب بیرونشان برده و بسه پایه بسته کتک بی اندازه می زدند و آنکه فریادهای دلخراش ایشان باغشاه را فرا می گرفت از آنهمه وزیران و امیران کسی بدادشان نمیرسید . ما را بدبختی خودمان یکسو و حال جگرسوز این بیچارگان یکسو . سرانجام هم لقمان الدوله حکیم شاه بود که دلش بحال آن

بدبختان سوخته با خشم گفت تا کی تنهای ما خواهد لرزید؟ تا کی دست از جان این بیچارگان نخواهید برداشت؟ در نتیجه خشم و گله او دست از شکنجه آنان برداشتند. این لقمان الدوله خدا روانش را شاد دارد نیکی دیگری هم با ما کرده و آن اینکه ما جز یک پیراهن و یک زیرشلوار در تن خود نمیداشتیم که پس از چند روزی پوسید و از هم درید و همگی بحال بدی افتادیم آن شادروان بهر یکی پیراهن و زیرشلواری تازه فرستاد و با این کار خود آبروی ما را باز خرید.



لقمان الدوله

دوازده روز با سختی و رنج بسر بردیم روز سیزدهم برادرم قاضی کشتند. چگونگی آنکه برادرم بامداد و شام اندکی تریاک خوردی. این بود روز تریاک برای او می آوردند. پس از چند روزی رضابالا رئیس نظمی که برادرم از دیر زمان دوست میبودند بانجا آمده حال ما را پرسید. برادرم با زبان سفارش بخانه مان فرستاد که قوطی که در آن حب های تریاک ساخت دواخور شورین میبود برایش بفرستند. این کار انجام گرفت و قوطی را آوردند که هر دو بامدادان دو حب از آن میخورد. شبها برادرم قرآن میخواند و چون آواز خوش

میداشت قزاقان نیز گوش میدادند . شب دوازدهم چون چند آیه قرآن خواند از دلتنگی که او میداشت و ما همگی می داشتیم از شعرهایی که روضه خوانان میدارند خواندن گرفت :

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی

آمد بهار گلشن دین را زمان دی

ما همگی گریستیم . قزاقان نیز اندوهگین گردیدند فردا که شد سلطان باقرخان ( کسیکه بروح القدس و دیگران شکنجه میداده ) آمد و پرسید : دیشب که روضه خوانده ؟ راپورتش را باعلیحضرت داده اند .

چگونگی را برایش گفتیم . گفت دیگر نباید چنان کاری کنید . سپس برادرم گفت آن قوطی حب را بده نزد من باشد . برادرم راضی نمیشد . باقرخان باقتضای کرده قوطی را از او گرفت و هنگام شب آمده دو حبی بیرون آورده داد . بی برادرم آنها را نخورده تریاکی که از پس انداز نزد من بود گرفته خورد . شب همانیکه خوابیده بودیم باقرخان آمده ما را بیدار کرد و باخشیج همیشه مهربانی نمود و گفتگوهای شیرین بمیان آورد . ما شوند این کار او را ندانستیم . بامدادان که برخاستیم چون تریاک دیگری نبود برادرم آن دو حب دیشبی را که نزد من می بود گرفته خورد یکربع نگذشت که ناگهان حالش بهم خورد و داد زد مرا بگیرید . ما گردش را گرفته نمی دانستیم چه چاره نماییم . در این میان دیدیم میربباقرخان رسیده و از خواب برخاسته بانجا شتافت . و بی آنکه پرسشی نماید در شگفت باشد زنجیر از گردن برادرم باز کرد و او را برداشته برد و پس از یکساعت خبر دادند که مرده است . این زمان دانستیم آن آمدن دیشبی باقرخان هر چه بوده .

پس از این داستان زمانی هم ما در بند میبودیم تا از همه ما آنچه بایستی

میرسند پرسیدند و چون نتیجه ای بدست نیامد من و یحیی میرزا و میرزا

داوودخان را از آنجا بخانه مؤید الدوله حاکم تهران فرستادند . در آنجا از هر یکی ضامن گرفته رها نمودند . در باره یحیی میرزا محمدعلیمیرزا اندیشه دیگری می داشته ولی حشمت الدوله ازو هواداری مینمود و این بود پس از رهایی بگمرگ آستارا فرستادندش و از آسیبهاییکه دیده بود جان بدر نبرده پس از زمانی درگذشت .

مدیر روح القدس را بانبار فرستادند و در آنجا او را بچاه انداخته پس از چند روزی شکنجه و گرسنگی و جان کنی درگذشت . دیگرانرا یکی پس از دیگری آزاد کردند .



## لیاخوف

این بود یکی از پیش آمدهای سخت و دل گداز در تاریخ مشروطه ایران که در نتیجه آن مشروطه پس از سال ایستادگی و نبرد از پا افتاد و خودکامگی چیره درآمد .

بی پرده باید گفت این شکست بیشتر هوده کارندانی و زبونی مجلس بود که از خود مینمود و اگر جنج تبریز و کوشش گردان آزادی آنجا نبود مشروطه از دست رفته بود و این پیش آمد همچون لکه سیاهی بر تاریخ ایران میماند .

چگونگی ایستادگی و نبرد تبریز خود بخش درازی از تاریخ مشروطه است که در اینجا بیاد آن نتوان پرداخت . هوده را باید گفت که تبریز چندین ماه با نیروی محمدعلیمیرزا نبردید تا کار بفیروزی مشروطه انجامید . در پایان بجاست اندکی باستواری و جان بازی و سختی کار مشروطه خواهان بیندیشیم که چگونه در برابر پادشاه خودکامه و سرسختی مانند محمدعلیمیرزا ایستادگی نمودند و از کشتن و کشته شدن نهراسیدند تا توانستند

مشروطه را بدست آرند . جای افسوس است که آنان با آنهمه دشواری مشروطه را گرفتند و جانشینان آنها نداشتند اند نگاهش دارند و هنوز هم گویی نمیخواهند حکومت مشروطه را داشته باشند .

راست است در مشروطه کنونی کمیهاست ولی این کمیها را ما باید از میان برداریم نه آن پدران ما مشروطه دست آوردند و بما سپردند و رفتند ما نه تنها باید آنها بنام نگهداریم بلکه باید بکوشیم حکومت مشروطه را برویه خود درآوریم و آزادی را برای خود نگاهداریم و این نتواند بود مگر آنکه معنای درست مشروطه دانسته شود و با آن ناسازگار است شناخته گردد و از میان برداشته شود .

هوده دیگری که از باز نمودن این داستان باید برداشت اینکه کسان پست نهاد و خیره رویی را که هر زمان متروخ روز میخورده اند شناسانید و رسواشان گردانید .

این پست نهادان در آنزمان ، که کسانی برای بدست آوردن مشروطه و روان گردانیدن قانون میکوشیده با خودکامه دست یکی کرده و باینان از رسانیدن گزند و آسیب باز نایستاده اند ولی پس از چندیکه در اثر تملی دلیرانه گردان آزادی دو باره مشروطه روان گردیده خود را بمیان انداخته و آزادی خواه شده اند . اینان چه و چه زنده باید بدآوری کشیده شوند و کیفر سیاهکاریهای خود را ببینند .

آنزمان که ضیاء السلطان و مدیر روح القدس را در باغشاه بسه پایه بسته و چندان میزده اند که نعره شان باغشاه می پیچید . بگفته برادر ملک<sup>۱</sup> : « کسی از آنهمه وزیران و امیران و دادرسان پیدا شد که بگوید چرا و بچه حق آنانرا میزنند و آزار میرسانند . کسی پیدا نشد که بگوید چرا شادروانان صورا سرافیل و ملک المتکلمین را با آن همه قساوت بقتند » .

امروز پس از چهل سال که ما یاد آن داستانها می کنیم از دلسوزی و اندوه خواری نمیتوانیم باز ایستاد و بی خود می شماریم که برای ارجشناسی بکوششها و فداکاریهای این مردان نیک نامشان زنده گردانیم و خواهانشان را باز شناسانیم .



روز سیزدهم مرداد را در هر شهرستان جشن گرفته و نشستها برپا گردانیده و گفتارها رانده اند که رویه ای از آنها بتهران رسیده است . و نیز تلگرافهای خجسته باد از همه جا رسیده که رویه برخی از آنها را در این دفتر آورده ایم . گفتار پایین را آقای هدی روز سیزدهم مرداد در شهرستان مشهد رانده که آورده میشود .



وقتی نادر شاه افشار پس از آن خدمات بزرگی که انجام داد کشته شد گر چه جهانگشاییهای او با مرگش من یافت ولی تا چندی پس از او هم ایران یکی از کشورهای بنام آسیا شمرده میشد . زیرا شاهان بعد از او و خان زند اگر چیزی بایران نیفزودند چیزی هم نکاستند .

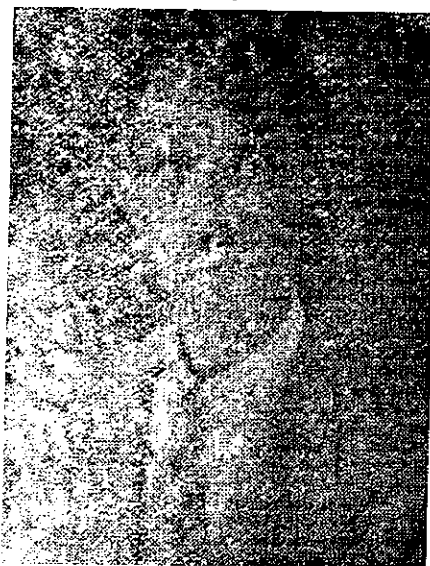
۱ - [ برادر ملک بازداشت نشده بود و پسرش با پدرش زندانی بوده که در این هنگام پدر را کشته و او را نیز آزاد کرده بودند . کسی که چنین سخنی را گفته برادر شادروان قاضی ارداقی : علی اکبر خان ارداقی است . پس : برادر قاضی درست است . ]



گروهی از یاران آبادان



آقای یحیی ذکاء - تهران



آقای نورعلی بیژن - مسجدسلیمان



آقای اسماعیل قلعه باغی - اهواز



آقای محمد جزایری - اهواز



آقای کاظم بوستانی - اهواز

مهنتمه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳۱  
چون سلطنت بخاندان قاجاریه رسید در نتیجه شکستهای پی در پی که فتحعلیشاه از روسیه ، و محمدشاه و ناصرالدینشاه از انگلستان خوردند کشور ایران شهرت جهانی خود را از دست داد .

شوند این پس افتادن ایرانیان و پیشرفت دیگران نخست جنبش های آزادیخواهی بود که در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی پدید آمده و دیگر پیشرفت دانش ها و اختراعات نوین می بود که در صد سال اخیر پیش آمده و ایرانیان بیکبار از آنها ناآگاه مانده بودند .

در دوره ناصرالدینشاه پیشآمدهایی رخ داد که شوند بیداری ایرانیان گردید . یعنی توده ایرانی فهمیدند که سرمایه یكدلی توانند در مقابل زورگویی و ستمگریهای شاه یا بقول خودشان ( ظل الله ) پایداری کنند . یکی از این پیشآمدها این بود که ناصرالدین شاه امتیاز توتون و تنباکوی ایران را در مقابل پانزده هزار لیره بیکنفر انگلیسی داد ، در صورتیکه ترکیه<sup>۱</sup> با وجود اینکه مقدار محصول توتون و تنباکویش کمتر از ایران بود امتیاز آنرا بهفتصد هزار ریال فروخته بود .

علماء و مجتهدین که دارای نیروی زیادی بودند بدون اینکه ملتفت زیان مالی کشور شوند چون دیدند که با دادن امتیاز پای خارجیها بایران باز میشود و از سوی دیگر نتوانستند این را قبول کنند که تنباکوی کشور خود را بخرج ارزانی بخارجی فروخته و دو باره از او بقیمت گزافتری بخرند لذا در صدد مخالفت برآمدند بطوریکه میرزای شیرازی مجتهد بنام آنروز حکم حرمت استعمال چیق و غلیان را داد و همه مردم بفتوای مجتهد عمل کرده و از استعمال توتون و تنباکو خودداری نمودند .



### ثقه الاسلام

شادروان ثقه الاسلام با آنکه از دسته بدخواهان و پیشوای آنان بود در جنبش مشروطه کشاکش کیشی را گذارنده مردانه کوشید و در پایان نیز در عاشورای سال ۱۳۳۳<sup>۲</sup> بگناه آزادیخواهی بدار آویخته شد .

۱ - ترکیه در آنزمان پدید نیامده بوده و بایستی در جمله « عثمانی » چاپ گردد .

۲ - سال ۱۳۳۳ اشتباه چاپیست و درست آن عاشورای ۱۳۳۰ قمریست . کتاب گرانمایه تاریخ مشروطه ایران دیده شود . [

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۳۲  
ناصرالدین شاه بمیرزا محمدحسن آشتیانی مجتهد بنام دستور داد که یا در میان مردم غلیان بکشد و آن  
فتوی را بشکند و یا از شهر بیرون رود .

مجتهد شق دوم را برگزید ولی مردم شوریدند و از بیرون رفتن او جلوگیری کردند و در نتیجه ناصرالدینشاه  
مجبور شد با بهم زدن امتیاز از شورش که بیم آن میرفت جلوگیری کند .

پیشامد دیگر موضوع بلژیکیها میباشد که اداره امور گمرگی ایران را در دست میداشتند و رئیس آنان مسیو  
نوز با ایرانیان بدرفتاری میکرد که باز کار بگفتگو و بالاخره شورش مردم کشید که پایشان بفیروزی شورشیان  
سرآمد .

علاوه بر اینها اشخاصیکه بخارج ایران مسافرت میکردند هنگام مراجعت ترقیات روز افزون خارجیها را شرح  
داده و نیز برخی از کتابهاییکه در خارج ایران نوشته شده بود کمک زیادی بپیداری توده ایران میکرد مانند  
کتابهاییکه توسط عبدالرحیم طالبوف در قفقاز نوشته و چاپ شده بوده ( مسالک المحسنین و کتاب  
احمد ) یا سیاحتنامه ابراهیم بیگ و دیگر مانند های اینها .



### مستر باسکرویل ( Mr. H. C. Baskerville )

جوش و جنبشی که در جوانان آزادیخواه ایران پدید آمده بود این امریکایی غیرتمند را بر آن داشت  
پاکدلانه بیاوری آزادیخواهان شتابد و از هیچ کوششی باز نایستد . این جوان پاکنهاد در جنگهاییکه در تبریز میرفت  
کشته شد و دور از مادر و کشور در خاک ایران خفت .



این وضع ادامه داشت تا ناصرالدین شاه در حرم عبدالعظیم با تیر مردانه میرزا رضا کرمانی از پا درآمد و **سلطنت بمظفرالدین شاه رسید چون او مانند پدرش اقتدار زیادی نداشت و علیل المزاج بود در برابر درخواست های آزادیخواهان سر تسلیم فرو میآورد . لیکن اتابک صدراعظم با آزادیخواهان مخالفت شدید میکرد تا اینکه سرانجام شاه با پذیرخواست مردم او را برکنار کرده باروپا رفت .**



[ **میرزا رضا کرمانی** ]

مظفرالدینشاه در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطه را دستینه گزارده و پس از مدتی درگذشت **محمدعلیشاه جای او را گرفت .**

محمدعلی شاه از روز اول بنای مخالفت را با مشروطه گذاشت و قدم اولش این بود که اتابک را از اروپا آورد **با دست او مشروطه را براندازد . اتابک شروع بکار کرد و نزدیک بود که در انجام منظور سوء خود یعنی برانداختن مشروطه موفق شود که یک روز در موقع خروج از بهارستان مورد هدف تیر فرزند رشید آذربایجان عباس آقا صراف **علی شماره ۴۱ قرار گرفت و آرزوی بهم زدن مشروطه را با خود بگور برد .****

چون محمدعلیشاه از این راه برانداختن مشروطه موفق نشد از در زورآزمایی درآمد و مجلس را بتوپ بست **بخیال خود مشروطه را ریشه کن نمود ، ولی بزودی باشتباه خود پی برد زیرا مشروطه نه تنها ریشه کن نشد بلکه **تکرار او بیافشاری مشروطه خواهان افزود . زیرا آزادیخواهان تکان خورده بودند و شور آزادیخواهی ریشه دوانیده و با **توپ بستن ها از میان نمیرفت .******

آری او موقتاً مشروطه را از سایر نقاط ایران برانداخت ولی در تبریز در کوی امیرخیز ، و خیابان ، شیرمردانی **مچون ستارخان - باقرخان - حسین خان باغبان - علی مسیو و غیره علم مخالفت برافراشتند . در درون شهر با **حیمن اسلامی که بدست ملایان تشکیل شده بود و در بیرون شهر با قوای دولتی جنگیدند و در سایه فداکاری و****

مهنانه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۲۴  
یکدلی پیش برده سبب شدند که در گیلان و اصفهان نیز آزادخواهان قیام نمودند و با همدستی یکدیگر طهران<sup>۱</sup> را  
فتح و استبداد را برانداختند .

آزادخواهان بمنظور نهایی رسیدند . مشروطه را که بهترین طرز حکومت هاست در کشور بنیاد گذاشتند .  
ولی متاسفانه امروز پس از چهل سال می بینیم که از آنهمه کوششها نتیجه ای بدست نیامد .  
چرا ؟ زیرا اولاً در ایران چهارده کیش بی یا از شیعیگری و بهائیگری و شیخیگری و کریمخانی و سنی و  
غیره وجود دارد که افکار و عقاید پیشروان و پیروان این کیشها بیکبار با زندگانی ناسازگار است . علاوه بر این در این  
کشور صوفیگری و خراباتیگری و مادیگری ریشه های نیرومندی دوانیده که بالطبع این کیشها با مشروطه یا حکومت  
توده منافات دارد .

حکومت مشروطه عبارت از این است که پانزده یا بیست میلیون مردم که در یک کشور زندگی میکنند  
همگی دست اتفاق بهم دهند و در تمام پیش آمدها پیروی همدیگر کنند . مثلاً اگر دشمنی بآن مملکت حمله نمود  
همگی آماده دفاع باشند یا اگر زلزله یا سیلی بقسمتی از آن کشور آسیبی رسانید دیگران کمک کنند .  
خود آن توده برای اداره امور کشور حکومتی انتخاب کنند و با تمام وسایل از آن حکومت پشتیبانی نمایند .  
در ایران یکعده با اسم ارمنی و آسوری و زردشتی خود را کنار میکشند . یکعده در هیچ جنبشی شرکت نمی کنند  
برای اینکه بهایی هستند . یکعده با مفتخواری و تنبلی روزگار میگذرانند و دنیا را هیچ و پوچ میدانند چرا که  
صوفی اند .

آدمیم بر سر مذهب شیعه . پیشروان این مذهب که ملایانند میگویند حکومت حق امام است و چون فعلاً  
امام غایب است باید حکومت از آن ما باشد و بهمین دلیل دولت را جائز و غاصب دانسته و مالیات دادن را حرام و  
سرباز دادن را جائز نمی شمارند . بدیهی است که این کیش با حکومت توده ای یا مشروطه صد در صد ناسازگار  
است .

ناسازگاری مشروطه با کیش شیعه بقدری محسوس بود که شادروانان آخوند خراسانی و حاجی شیخ  
مازندرانی که از پشتیبانان حکومت مشروطه بودند باین موضوع پی برده بودند . اینان فکر کرده بودند که حالا که  
نمیشود با دین جلو حکومت استبداد و ستمگریهای دربار را گرفت باید از راه قانون و حکومت مشروطه پیش رفت .  
هنگامیکه ملای تبریزی تلگراف میکرد که باید مشروطه مشروعه شود شادروانان آخوند خراسانی و حاجی شیخ  
مازندرانی جواب میدادند : « **ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود** » .

ما در تاریخ مشروطه می بینیم که ملایان شیعی در برابر کوششهای پاکدلانه آزادخواهان قد برافراشته و  
مردم عامی را بر ضد آنان برآغلانیدند و سرانجام خود را بدامن بیگانگان درانداخته بدیکه آن ملای پست تبریزی  
چون دید حکومت تزاری آزادخواهان را کشتار میکند لذا نیکولا را حامی اسلام خواند . ناسازگاری این کیش با  
مشروطه باندازه ای بود که در روز عاشورای ۱۲۹۰ موقعیکه حکومت روسیه تزاری هشت نفر از سران آزادی را در  
تبریز بدار میزدند ، شیعیان در بازارها و کویها قمه بر سر خود زده و زنجیر بتن خود کوفته و فریاد میزدند : « **داد**  
**از ظلم یزید ، فریاد از ظلم یزید** » .

علاوه بر اینکه تمام این کیشها با زندگانی توده ای ناسازگار است زبان دیگرشان اینست که مایه پراکندگی و  
بلکه دشمنی پیروان کیشها با همدیگر شده است . در همان عاشورای ۱۲۹۰ که روسیان شادروان ثقة الاسلام را با

۱ - [ افسوس که آقای هدی چنین اشتباهی کرده و تهران را « طهران » نوشته . امید که یک آزاده دیگر چنین ننویسد . ]

مجله های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳۵  
تتن دیگر بدار زدند ملایان شیعی جشن گرفتند و بین مردم عبا تقسیم کردند زیرا که ثقه الاسلام پیشوای  
شیخیان بود .

مانع دیگر پیشرفت مشروطه کارشکنی های بیگانگان بود .  
همه میدانیم که حکومت روسیه تزاری مخالف جنبش آزادی در ایران بود بدینجهت ابتدا با دست شاپشال و  
تخوف و غیره محمدعلیشاه را بمخالفت با مشروطه خواهان واداشتند و بعداً سپاهی باایران آورده و شروع بکشتار  
کلی خواهان نمودند .

بالاخره صمدخان را بحکومت رسانیده و در کشتار مشروطه خواهان با او همدستیها نمودند .



### میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل

پس از مدتی که حکومت روسیه دگرگون شد و حکومت تزاری سرنگون گردید و حکومت شوروی سر کار  
آمد ، روس ها آنأ رفتار خود را در ایران دیگر کردند و دشمنان خونخوار دیروزی « یولداش » شدند و از در  
مزشخواهی درآمدند بطوری که قنبروف با کلیه قوای روس مقیم تبریز برسر قبر ثقه الاسلام و سایر آزادیخواهان که  
تست خودشان کشته شده بود رفتند و گلها روی قبرهای آنان نثار کردند . از آن ببعد کارشکنی های دولت روسیه  
تمام شد ، ولی بیگانگان تنها روسها نبودند و دخالت بیگانگان دیگر تاثیر بیشتری داشت . گر چه با کشتار پیش  
می آمدند ولی با دست عمال ایرانی خود کارهایی انجام دادند که نتیجه اش کمتر از اقدامات حکومت تزاری روس  
شود .

اینان با دست « کمپانی خیانت » همه زحمات و فداکاری های آزادیخواهانرا هدر نمودند .

خواهید پرسید کمپانی خیانت کدام است ؟

می گویم الان در این نشست نمی توانم تمام گفتنی ها را بگویم . اگر مایلید کتاب « دادگاه » و

« افسران ما » را بخوانید . ولی چون اسم بردم بکوتاهی شرح میدهم :

اگر در تاریخ جستجو کنیم خواهیم دید که از پنجاه سال باین طرف دسته ای در این کشور بوده اند که کارشان وزارت ، وکالت ، ریاست ادارات مهم ، فرماندهی لشکر و غیره بوده و بطور کلی زمام امور مملکت را در دست داشته اند .

اینان در دوره استبداد سر کار بودند بعد که مملکت مشروطه شد باز سر کار آمدند .

وقتی مجلس بتوپ بسته شد اینان بباغشاه رفته زمامدار شدند ، و موقعیکه طهران [!!] فتح شد با وجود اینکه بین آزادی خواهان اشخاص کاردان زیاد بودند باز همان دسته سر کار آمدند ، و بالاخره دوره حکومت بیست ساله رضاشاه که آغاز شد باز اینان زمامدار شده و امروز که دوره دموکراسی است باز همانها سر کارند .

آیا راز این کار چیست؟! آیا این امر ساده است؟! امروز آلمان شکست خورده و حکومت نازیسم از بین رفته ، فرض کنید آلمان الان حکومت دموکراسی را قبول کند و ما بینیم باز هیتلر و گورینگ و گوبلز سر کار آمدند ( بفرض اینکه همه زنده بودند ) آیا از این امر تعجب نمیکنیم؟!

یا اینکه امروز میشنویم در انگلستان کابینه کارگران روی کار آمده اگر بگویند که مستر چرچیل در رأس کابینه قرار دارد آیا دهانمان از تعجب باز نخواهد ماند؟!

پس چطور شده که این امر طبیعی در ایران انجام نمی گیرد؟!

این کمپانی خیانت پشت گرمی بجای دیگری دارند و مثل عروسکهای هستند که در خیمه شب بازی عرض اندام می کنند .

اینان مأموریت دارند که این کشور را از پیشرفت بازداشته و هر قدر توانند کوشش بنابودی این توده و زبونی این ملت نمایند .

برای مثل همه میدانیم رضاشاه با بدیهای زیادی که داشت یک رشته کارهای ارجداری انجام داده بود از قبیل سرکوب کردن روسای ایلها و ده نشین کردن آنها و ایجاد امنیت و رفع حجاب زنان و جلوگیری از نمایشهای بیخردانه محرم و برچیدن بساط ملایان و انگلهای توده و غیره .

ما دیدیم که دولت های بعد از رضاشاه اینها را نه تنها نگه نداشتند ، بلکه بکلی از بین بردند .

ما دیدیم ساعد مراغه ای محمد رشید راهزن معروف را حاکم بانه کرد و ماهیانه بیست هزار تومان باج سیل باو داد و سرانجام محمد رشید بانه را آتش زده بعراق فرار کرد .

✓ ما دیدیم فروغی بنام هواداری از دین حجاب را آزاد گذاشت ملایان را تشویق کرد که بکارهای خود ادامه دهند .

از سخن خود دور افتادم ، حرف ما بر سر کارشکنی های بیگانگان بود که گفتیم با دست کمپانی خیانت انجام می دادند .

یکی از این آقایان که تلاش زیادی در راه هدر کردن زحمات مجاهدان بکار برد و موفق شد آقای تقی زاده شاهد لندن نشین بود و من بایای خود میدانم که کارهای این شخص را شرح دهم و او را بشناسانم ، زیرا یکی از بدبختی های این توده آنست که نه تنها خیانتکاران را نمی شناسند بلکه آنان را خیرخواه خود میدانند .

✓ این توده فروغی ها و ساعد مراغه ایها و تقی زاده ها را فرزندان میهن پرست ایران میدانند ، و از آنان ارجشناسیها میکنند که باید گفت تفو بر این نادانی .



### اسماعیل خویی ( یکی از جان باختگان جنبش مشروطه )

در ابتدای جنبش مشروطه آقایان سید حسن تقی زاده و شادروان شریفزاده توسط بیگانگان انتخاب شده و جزو سرجنبانان آزادی بحساب آمدند .

شادروان شریفزاده که بر خلاف تقی زاده مرد پاکدلی میبود کشته شد . ولی تقی زاده بود تا اینکه فرمان مشروطه را مظفرالدین شاه صادر کرد و بنمایندگی آذربایجان انتخاب شد . چون اتابک کشته گردید و محمدعلیشاه قاجار رفته توپها را در دروازه های شهر استوار گردانید مجاهدین طهران [!!] بی بنیت سوء محمدعلیشاه بردند و در مسجد سپهسالار جمع شده تا نیرو بسیجند . آقای سید حسن تقی زاده ممانعت کرده اظهار نمودند : « بگذارید

محمدعلیشاه هر چه میخواهد بکند تا مظلومیت ما بر ملل دنیا معلوم شود . » . با حرف پوچ مجاهدین را سست گردانید و یک روز پیش از بمباران مجلس بشادروانان طباطبائی و بهبهانی اطلاع داد که فردا مجلس بمباران خواهد شد و باید همه در مجلس باشیم .

فردای آنروز مجلس بمباران شد ولی آقای تقی زاده در مجلس حاضر نشده و در عوض راه سفارت انگلیس را پیش گرفتند . مشروطه از تمام نقاط ایران برانداخته شد بغیر از تبریز که مقاومت مینمود .

در اینموقع میبایستی آقای تقی زاده که خود را مرد گره گشائی مینمود بتبریز برود و در فداکاری موکلین مردم شرکت کند . ولی ایشان یکسره بلندن رفتند .

مجاهدین تبریز در درون شهر با ملایان و در بیرون با قوای دولت جنگیدند و پس از دادن قربانی هائی چون کربلای حسین خان باغبان ، میرهاشم خان و صدها شیرمردان دیگر فاتح شدند و این باعث شد که مجاهدان گیلان و صفهان نیز تکان خوردند .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۳۸

اینجا ناگزیرم نکته ای را شرح دهم و آن اینست که همیشه از انقلاب مردان بزرگی بیرون می آیند . بطوری که از انقلاب فرانسه ناپلئون بناپارت روی کار آمد و همچنین از سایر انقلابها شخصیت‌های بزرگی بوجود آمدند .

✓ بیگانگان گمان نمی کردند که انقلاب آزادیخواهان عمق پیدا کند ولی دیدند که اشتباه کرده و از میان توده ایران مردان بزرگی دارند سر کار می آیند که گردن بیوغ استعمارطلبان نخواهند گذاشت . اینست که در صدد آمدند بهر نحوی شده جلو مجاهدان را بگیرند و درست اینموقع بود که آقای تقی زاده بتبریز تشریف آورده و از روز ورود شروع بمخالفت با مجاهدان و سران آن نمودند .

✓ مجاهدین را در نظر مردم یک مشت غارتگر ، دزد ، بیسواد ، نادان معرفی کرد و خودشان شروع بمقدس مایی نمودند . مثلاً آنروزها قصبه مرند در دست قوای دولت بود و در نتیجه راه بازرگانی ایران و روسیه بسته شده بود و روسها میخواستند این را دست آویز کرده و سپاهی بایران آورند .

ستارخان فرج آقا را که از سران مجاهدان بود فرستاد و او با قوای دولت جنگید و مرند را فتح کرده راه بازرگانی را باز نموده دستاویز روسها را بهم زد . آقای تقی زاده بستارخان ایراد می گرفتند که فرج آقا در مرند شراب میخورد . ستارخان پاسخ داده بود : « فرج آقا را بمرند برای پیشنمازی نفرستاده ام » .

فعالیت‌های آقای تقی زاده ادامه داشت و بتدریج عده ای را بدخواه مجاهدان میگردانید و پس از فتح تهران عده ای از سران مجاهدان را فریب داده و دور خود گرد آورد ، و بنای حزب دموکرات را در برابر مجاهدان گذاشت .



علی مسیو

آری این گندم نما و جوفروش حیدر عمواعلی و یفرمخان و دیگران را با خود همدست نمود و نفاق و دشمنی بین آنان و ستارخان و مجاهدان انداخت و در نتیجه ستارخان و مجاهدان را یاغی نشان داده واقعه پارک اتابک را پیش آورد و با دست حیدر عمواعلی و یفرمخان تشکیلات مجاهدان را بر هم زده و پای ستارخان را شکست .

بعدها هم چون شادروان بهبهانی پی بسوء نیت تقی زاده برده بود شاهد لندن نشین بدست رجب سرایی ، شیرمرد را نیز از بین برداشت و خود بخارج ایران رفت .

بر خلاف انتظار بیگانگان حزب دموکرات هم زیر بار آنان نرفت و افراد رشید و میهن پرستی بین آنان پیدا **نشده** و لازم بود اینان نیز بسرنوشت مجاهدان دچار شوند .

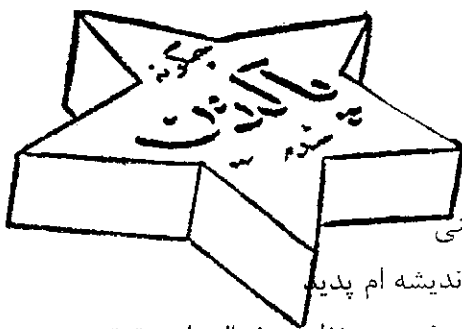
کمپانی خیانت منتظر فرصت بود تا موضوع اولتیماتوم روسیه تزاری پیش آمد . بنا بر این موقع را مناسب **دیدند** که اینان را بدم چک سپاهیان نیرومند روسیه بدهند و بیکبار از دست آنان راحت شوند . اینکار را کردند و **انتظار** خود نیز رسیدند .

اینها موانع سر راه مشروطه بودند و باعث شدند که مشروطه باینروز افتاد که اکنون می بینیم ، بروزی افتاده **صدرالاشراف** سلسله جنبان آن گردیده است .

ما پاکدینان میکوشیم و با تمام این موانع می نبردیم و بیاری خدا و رهبری راهنمای ارجمندمان در آتیة **دنیکی** ریشه همه کیشهای بی پا و آموزاکهای زهرآلود و همچنین کمپانی خیانت را خواهیم کند و بخواستهای خود **بست** خواهیم یافت .

\*\*\*\*\*

### نوشته : محمد حسین دلاوری - کرمانشاه



من در یک خانواده سنی پرورش یافته و تا اند سال پیش یکنفر سنی **بردم** . کمی پس از پایان تحصیل در نتیجه خواندن برخی کتابها تکانی در اندیشه ام پدید **نشده** و نمی توانستم هر چه از پدران خود شنیده بودم باور نمایم . چرا که برخی در نظرم خالی از حقیقت بود و **دنیکی** دیگر را با زندگی امروز قابل اجرا نمی دیدم . و از طرفی سپشهای جوانی مرا وادار میکرد که ادیان دیگر را **بررسی** نموده و بدانم آنها چه میگویند . بهمین شوند اندی با شیعیان و اندی با بهاییان و پیروان دیگر ادیان گفتگو **کرده** و بارها آنها را با دیده خرد بررسی میکردم . آنچه من فهمیدم دستورات ادیان با زندگی امروز نمی سازد و کیش **براستی** با خرد سازگار نبوده و آنقدر در آن دستورات آخشیج هم یافت میشود که اگر کسی بخواهد یکایک آنها **بخواند** صد کتاب باید نویساند . من ننگم میآمد که بهاییگری نام دین یا کیش گزارم .

راستی بهاییگری یک باور سراسر بیجایی است . بقول راهنمای ارجمند ( **پنداری است روی**

**پندار** ) . این بود پس از مدتها بررسی در این کیش و دیگر ادیان تازه پی بردم که همان شیعیگری بر این ادیان **برتری** دارد ناچار گزیریدم که در آمیغ های شیعیگری بیشتر دقیق شوم پس از زمانی مطالعه کتاب های شیعیان و **تاریخ** زمانهای باستان تازه فهمیدم آن کیش از دیگر ادیان با خرد سازگارتر است ولی افسوس میخوردم چون میدیدم **دنیکی** از دستورات آن با زندگی امروز ناسازگار و در این قرن قابل اجرا نمی باشد .

با اینکه پس از اندی پیروی از شیعیگری و بهاییگری و دیگر ادیان کردم بدین اولیة خود بازگشت نموده باز **بیشوند** بالا چندان نمی توانستم بآن دلبستگی داشته باشم بویژه آنکه گاهی از ملایان گفتاری می شنیدم که **تکرم** خالی از حقیقت میآمد .

کوتاه سخن : در یک عالم سرگردانی دچار بودم و روز و شب را در پی آمیغهای بجستجو میپرداختم و باور **نیکردم** در دنیا دینی که با زندگی امروز سازش داشته باشد بتوانم بدست آورد . راستی سالها عمر گرانبمایه خود را **صرف** اینموضوع نموده و اکنون چقدر افسوس میخورم که چرا زودتر بآمیغهای پاکدینی راه نیافته ام .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۴۰  
 همان سهشهای جوانی و نیروی آمیغ خواهی که در وجود من بوده مرا وادار میکرد که در حالیکه یک سستی  
 بوده ( **و اغلب دستورات آنرا اجرا میکردم** ) با همه کس بگفتگو پرداخته و گفتار همگانرا با خرد  
 خویش آزمایش نمایم . شامگاهی بهمراهی آقای نوبخت و یکنفر کارمند که همراهش بود از سربازخانه بشهر  
 میآمدیم . آقای نوبخت با کارمند همراه خود گفتگوهایی میداشت و برخی از گفتارهای خود را از من گواه میخواست  
 من برای اینکه بتوانم بگفته های هر دوی آنها گواه بی یکسویانه داده باشم بیشتر بگفته هاشان دقیق میشدم . آری  
 زبان آقای نوبخت در آنروز حرفهای ناشنیده شنیدم : **« دین باید با خرد سازش داشته باشد . دین  
 برای مردم است مردم برای دین نمی باشند .**

اینکه گویند خدا برانگیخته ای دیگر بجهان نخواهد فرستاد با دین ناسازگار  
 است دین یعنی دستور خدانشناسی و زیستن بآئین خرد دین باید آموزگار خردها  
 باشد . هر چیز که نامش ادبیات باشد خوب نمیشود » . آن شب راستی تا صبح کمتر خوابیدم  
 و چنان میاندیشیدم که گم کرده خود را پیدا نموده ام .

بنا بر این فردای آنروز در اداره نزد آقای نوبخت رفته و درخواست کردم که از گفته های دیروزیش شمه ای  
 برای من نیز بگوید و اگر در این زمینه کتابی میدارد بمن دهد .  
 آری من آنروز از آقای نوبخت درخواست یکجلد کتاب کردم و بجای یکجلد ایشان بمن ۵ جلد دادند . هر چه  
 بیشتر می خواندم بیشتر بآمیغهایی که سالها میخواستم پی میبردم .

این است امروز سرافرازم که از آن گرداب خرافات و سرگردانی بیرون جسته و افتخار دارم که یکی از جوانان  
 پاکدین و اندام دسته رزمنده کرمانشاه میباشم و بشکرانه این نعمت بزرگ خدادادی روز و شب با گمراهیها می نبردم  
 و برای پیش بردن ورجاوند راه پاکدینی از هیچ گونه مساعی دریغ ندارم در پایان از صمیم قلب فریاد میزنم زنده باد  
 راهنمای بزرگ پاکدینان و یاران پاکدین . پاینده باد پاکدینی . نابود و نیست باد بی دینی و پندارپرستی .

\*\*\*\*\*



آقا میرزا علی واعظ

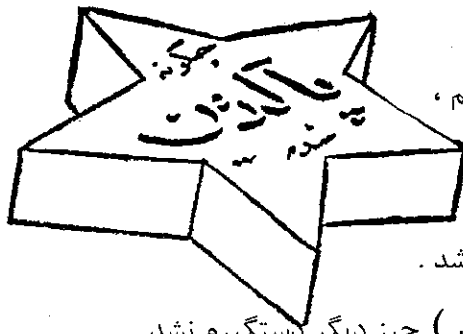
از ناطقان بنام مشروطه بود . در  
 روس در تبریز بیالای دار رفت .

شادروان میرزا علی واعظ یکی  
 سال ۱۳۳۰ با دست کارکنان نیکولای

\*\*\*\*\*



## نوشتۀ : کریم جلیلودی - کرمانشاه



روزی که از دبستان بواسطۀ تنگدستی بیرون آمده و بشاگردی رفتم ، یک بیاد دارم که با آن کمی سن ، از کیش خود شیعی چندان خوش بین نبودم ، چرا ؟ چون سخنانی می شنیدم باخشیج یکدیگر و همیشه یک دوگونگی در خود میدیدم . این دوگونگی برای من انگیزۀ پژوهیدن آمیغها شد .

از کتابهای پر از حدیث و کارهایی نتوانستنی بجز پاسخ ( مجوی ) چیز دیگر دستگیرم نشد .

ناچار دو سال در پی کتابهای صوفیان رفتم و از نوشته هاشان بسیار خواندم و بجز گیجی و گمراهی نبردم .

کوتاه سخن آنکه دوگونگی بسه گونگی و چهارگونگی و ... رسید در آنزمان ناگهان بناخوشی ( سستی

بش خون ) گرفتار شدم و برای نخستین بار درد شدیدی در یک ور سر چنان آزارم میداد که هم از خواب و براه باز میماندم و هم از کار کردن . عقاید پوچ خانوادگی از دکتر رفتن من پیشگیر شد و با آنکه بدعائوسی و بینه بندی و نذر ایمان درستی نداشتم هر کار که گفتند میکردم . دعاها در آستر کلاهم پنهان شد و ذکرها بود که بی در پی می گرفتند ، چسود که درد روز بروز شدید میشدی و بجائی رسیدی که توانایی دیدن روشنائی در من نماندی و با پارچۀ سیاه چشمه ایم را می بستم و اگر نمی بستم و روشنایی بچشمم میرسید از شدت درد سر بقتادم و ساعتها بیهوش و بی اختیار می ماندم .

چون کار بجایی بن بست رسید ، ناچار پیش دکتری رفتم و با دادن داروئی راستی پس از یکروز دردم چاره بگرفت . پس از بهبودی در پیش چشم چند تن از خانواده خود دعاهای بیهوده را پاره پاره کرده و بندهای سبز و سیاه را بریدم .

از آن پس دیگر در نظر آنان بیدین شدم و برای سرگرمی خود بروزنامه و مهنه نامه خواندن مشغول شدم . تا آنکه در بهمن ماه ۱۳۲۳ چهار کتاب از نوشته های آقای کسروی بدستم افتاد .

خواندن آن کتابها تکانی بمن داد که خدا را گواه می گیرم چند شب از خوشی خواب از دیدگانم بدر رفته بود و تا شبی یکبار یک کتابرا نمیخواندم آرام نمیشدم . بر زمان گذشته خود دلتنگ گردیدم و بر خود بایا شماردم که هر چه از این جور کتابها بچاپ رسیده بخوانم .

در فروردین ماه ۱۳۲۴ با آقای ندیمی که یکی از برادران پاکدین کوشاست آشنا شده و یکدوره از کتابهای پاکدینی را از ایشان خواستم و ایشان هم دریغ نموده و بیست و چهار جلد کتاب را رایگان بمن دادند . هر یک از کتابها را چندین بار خواندم . از گفتار پر سود و راههاییکه این کتابها باز نموده برخوردار شدم و با چند تن از ملایان و ملازمان گفتگوها کردم و ایرادهای کتابها را بر آنان گرفتم ، چون آنان همان پاسخهای پا در هوا و پوچ زمان گذشته را میدادند . راستی آنکه پاسخی نمیدارند که گویند و این نادرستان نادانی توده را بیش از هر چیز برای راه رفتن جداگانی چرکین خود میخوانند . منم بر خود بایا شماردم که بدستۀ پاکدینان بیبوندم و بهمراهی یاران پاکدل با این گروه ( خراب ، و خراب کننده ) بنبردم و توده را از خواب بیدار و بیاری خدا بآبادی کشور و میهن خود بکوشم . این بود در تاریخ ۱۳۲۴ / ۲ / ۴ در اولین نشست پیمان بستم و از آفریدگار پیشرفت یاران پاکدین را میخوانم .

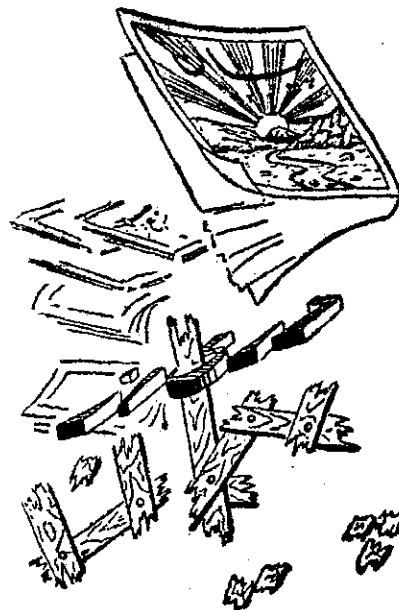


### سید حسن شریفزاده

شادروان شریفزاده یکی از ناطقان بسیار بنام مشروطه بود . در سال ۱۳۲۶ در هنگام جنگ و آشوب در تبریز

کشته شد .

\*\*\*\*\*



### آریستیدیس و هانیبال

چون در گفتگو از خویهای پاک « راستی پرستی » را گرانمایه ترین خوی آدمی ستوده و

گفتیم : « این خوی از آن امام علی بن ابیطالب و پسر قحافه و زاده خطابست ... از

آن آریستیدیس است ... » کسانی میپرسند آریستیدیس که بوده ؟ ...

می گوئیم: آریستیدیس یکی از مردان یونان باستان بوده که در زمان داریوش پادشاه هخامنشی و جانشین **خایارشا** می زیسته .

بارها گفته ایم: گاهی در جهان خردها بالا گرفته و خویهای ستوده رواج یافته . یکی از آنها در میان یونانیان **سنان** زمانها بوده . دیگری در میان رومیان در زمان جمهوریگری روی داده . سومی در میان مسلمانان در قرنهای **ست** اسلامی پیش آمده . چهارمی در اروپا در قرنهای هفدهم و هجدهم انجام گرفته . از اینجاست ما در نگارشهای **تاریخ** اینها یاد میکنیم و همیشه گواهیها میآوریم . کسانی اگر تاریخ این چهار دوره را بخوانند خواهند دید چه **کار** بخرد و پاکتهادی در میان بوده و معنی پیشرفت و برتری جهان را خواهند فهمید .

سرگذشت آریستیدیس دراز و کارهای پاکدلانه اش بسیار است و ما اینجا تنها بیک کار او بسنده مینماییم: **جنگ** ماراتون را بسیاری از خوانندگان شنیده و داستان آنرا دانسته اند . در کتابهای اروپایی یکرشته از جنگها را **تاریخ** کرده آنها را «**سنگهای سر پیچ تاریخ**» مینامند . زیرا هر یکی چندان نتیجه هایی را در پی **تاریخ** که تاریخ را از راه خود برگردانیده و آنرا براه دیگری انداخته . یکی از آنها این جنگ ماراتون را می شمارند . زیرا **تاریخ** که در این جنگ بهره یونانیان شد آنان را بایستادگی در برابر پادشاهان نیرومند هخامنشی دلیر گردانید و **تاریخ** قیروزیهای دیگر گردید .

داستان جنگ را در جای دیگری بخوانید . ما آنچه می خواهیم گفتن اینست که آتینان هر ساله ده تن را **تاریخ** برمی گزیدند . در آن سال هم ده تن را برگزیدند که یکی از ایشان ملتیا دیس و دیگری آریستیدیس و **تاریخ** تمیستوکلیس بود . ده تن بنوبت رشته سرداری و فرماندهی را بدست میگرفتند . ولی میان ایشان ملتیا دیس **تاریخ** کارداتر و دلیرتر بشمار میرفت . آتینان از روی قانون ناگزیر بودند ده تن را برگزینند . ولی سود آتن در این **تاریخ** که جنگ با دست توانای ملتیا دیس انجام گیرد . این بود روزیکه نوبت بآریستیدیس رسید پاکدلانه نوبت خود را **تاریخ** ملتیا دیس واگذاشت و خویشتن در زیردست او بسپاهیگری ایستاد . این راستی پژوهی او باعث شد که دیگران نیز **تاریخ** نوبت خود را بملتیا دیس واگذارند . پلوتارخ می نویسد: آریستیدیس با این کار خود بهمگی فهمانید که کهتری **تاریخ** در برابر مردان بزرگ و کاردان نه تنها از ارج کسی نکاهد بلکه خردمندی و پاکدلی او را نشان داده و بر ارجش **تاریخ** . مینویسد: آریستیدیس با این رفتار خود همچشمی را از میان سرداران آتن برداشته همه را واداشت که رشته **تاریخ** بدست ملتیا دیس سپارند و او را بهر کاری دست و بال گشاده گردانند .

اینست نمونه راستی پرستی یکی از مردان تاریخی یونان . کسانی که پیشرفت شگفت انگیز یونانیان باستان را **تاریخ** کتابها خوانده اند و در جستجوی راز آن میباشند اینگونه ستوده خوبی های مردان یونانی را فراموش نسازند . با **تاریخ** خویها بود که یک توده کوچک آن کارهای بزرگ تاریخی را انجام دادند .

یک گواهی نیز از تاریخ کارتاژ یاد کنیم . اینجا سود ستوده خوبی را نشان دادیم آنجا زیان بدخویی را **تاریخ** نماییم . شاید بیشتر خوانندگان نام هانیبال سردار کارتاژی را شنیده اند . شاید از جنگهای تاریخی روم و کارتاژ **تاریخ** دارند .

دو دولت نیرومند یکی در شمال دریای سفید در ایتالیا ( **دولت روم** ) و دیگری در جنوب آن در کناره

**تاریخ** ( **دولت کارتاژ** ) با هم درافتادند و بیست و سه سال در خشگی و دریا رزمهای بس سختی با هم کردند . **تاریخ** چندین بار روم شکست یافت و گزند بس سختی دید . چندین بار کارتاژ زبون گشت و زیانهای بزرگی یافت . **تاریخ** میگویند پانصد کشتی از کارتاژ و هفتصد کشتی از روم در جنگها نابود گردید . از سپاهیان چندان کشته شد که **تاریخ** تعذر نداشت . بیست و سه سال بدینسان جنگ پیش میرفت و سرانجام کارتاژیان از پا درافتادند و ناگزیر شده آشتی

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویسد ۵۰ ..... سات ۴۴  
 خواستند و پیمان نهادند سیسیلیا و دیگر جزیره هایی که در دست داشتند بروم بازگزارند و تاوان جنگ را نیز  
 پردازند . اینها را انجام دادند و چنان ناتوان افتادند که دیگر امید برخاستن نداشتند .  
 سردار غیرتمندی بنام هاملقار این زیونی را بخود هموار ساخت و چون میدانست دیگر کارتاژ را کشتی ها  
 ساختن و با روم در دریا جنگ کردن و کینه گذشته را از رم بازخواستن در دسترس نخواهد بود ، دور اندیشانه راه  
 دیگری پیش گرفت .

در آزمون خاک اسپانیا و فرانسه در دست مردمان کنونی نبود . مردمانی که در آزمون در آنجا نشیمن  
 داشتند دلیر و جنگجو ولی پراکنده و دژآگاه بودند . هاملقار از دریا گذشته با اسپانیا دست یافت و بر آن شد که از  
 مردان آنجا سپاه پدید آورد و کم کم نیرو اندوزد و بآبادی شهرها کوشد . نه سال در اینراه میکوشید ، و چون  
 درگذشت داماد او هاسدروبال رشته را دنبال کرد و هشت سال میکوشید و چون درگذشت رشته بدست هانیبال  
 ( **پسر هاملقار** ) افتاد . تا این زمان پیشرفت بسیار در کار اسپانیا رخ داده شهرها آبادتر و سپاهیان  
 جنگ آزموده تر شده بودند . هانیبال خواست آرزوی دیرین پدر خویش را بکار ببرد و از روم کینه خواهد و بر آن شد  
 از راه خشکی از شمال اسپانیا بایتالیا تازد .



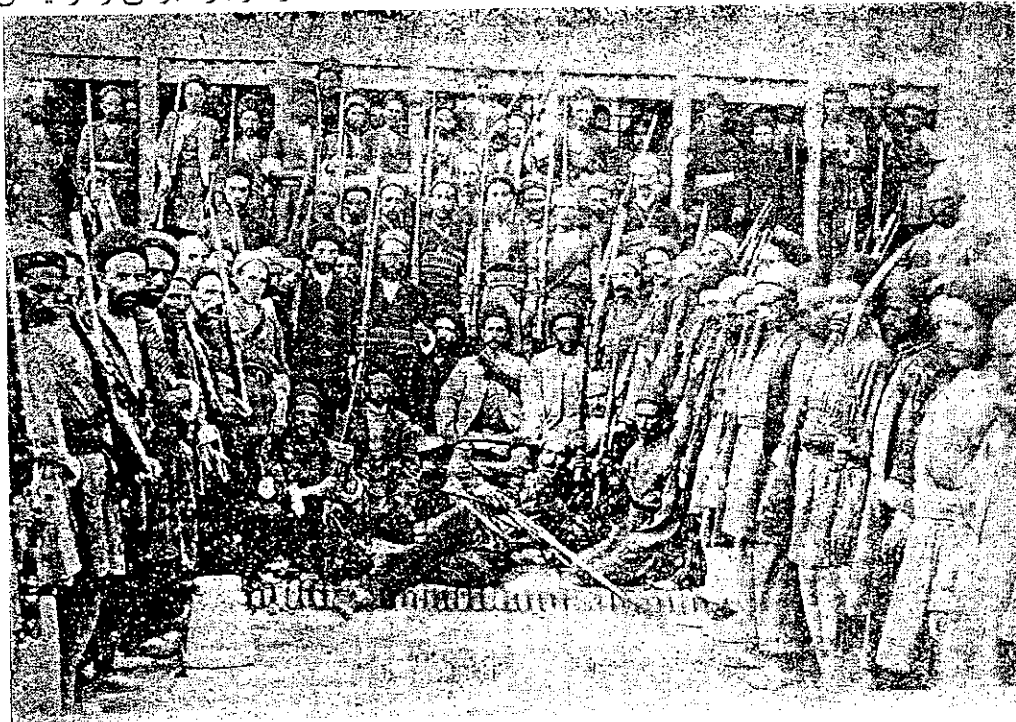
## باقرخان با یکدسته از سران مجاهدان خیابان

چنین کاری تا آنروز باندیشه کسی نیامده بود . آنانکه میدانند از اسپانیا تا ایتالیا از راه خشکی دو رشته  
 کوهستان بسی سخت و بلند ( **پیرنه و آلپ** ) در میان است و اینها در آزمون نشیمن مردمان جنگجویی بوده  
 دشواری کار هانیبال را می شناسند . ولی هانیبال بسختیها ننگریست و در سال ۲۱۸ پیش از میلاد با نودهزار پیاده و  
 دوازده هزار سواره و سی و هفت فیل از اسپانیا روانه گردید . ولی چند ماه کشید تا خود را بشمال ایتالیا رسانید و در  
 این هنگام بیش از دویست هزار<sup>۱</sup> پیاده و شش هزار سواره و هفت فیل نمانده و همگی از گزند راه و جنگ با

۱ - [ پیادگان از آسیب راه نه تنها کاهش نیافته اند که افزایش نیز داشته اند . اشتباهی چاپی روی داده . باشد که بازمانده

پیادگان بیست هزار بوده . با این نیرو بدل امپراتوری روم تاختن جز بیباکی ، دلیری و کاردانی چه چیز دیگری میتواند باشد؟! ]

تشیان و دیگران نابود شده بودند . با اینهمه هانیبال خود را نجات و از آهنگ خود بازنگشت و از مردمان که در دامنه کوه های آلپ نشیمن داشتند و از دولت روم آزرده بودند سپاهیان تازه بسیج کرد . رومیان لشگر روم فرستادند . هانیبال سه بار پیای رومیان را در میدان جنگ شکست و هر بار انبوهی را از ایشان کشت .



## ستارخان با یکدسته از پیرامونیان خود

رومیان چنین روزی را ندیده بودند . کسی بدینسان روم را زیون نساخته بود . پس از آن چیرگیها  
نیال بر سراسر شمال ایتالیا دست یافت و راه پایتخت بروی سپاه او باز گردید . رومیان چشم براه بودند که او را  
رون دروازه پایتخت دیدار کنند . لیکن هانیبال بر سر آن شهر نرفت و روانه جنوب ایتالیا گردید باین آهنگ  
شهرهای جنوبی را بر روم بشوراند . رومیان ناگزیر شدند بکوششهای سخت تری برخیزند و بدانسان که در  
تهای گرفتاری و دشواری کردند فابیوس نامی را از بزرگان بدیکتاتوری گماردند و اختیار را بدست او دادند .  
وس جنگ روبرو را با هانیبال روا نشمرد و آنرا کار بیمناکی دانست و یک سال که رشته را در دست داشت از  
رو کنار با هانیبال آورد کرد . رومیان این رفتار او را نپسندیدند و رشته را بدست دو قونسول دیگر سپردند و  
تن در سال ۲۱۶ با هشتاد هزار سپاه در دشت « گان » با هانیبال روبرو شدند . هانیبال از چند تن  
هاران بنام تاریخ است<sup>۱</sup> که در سایه شیوه رزمی که بکار می بردند همیشه با دسته اندکی بر دسته های  
هی چیره درمی آمدند و اینست در تاریخ سپاهیگری همیشه نامهای ایشان برده میشود . یکی از  
نمایه های هانیبال این جنگ گان بود : زیرا در جایکه شماره سپاه او کمتر از آن رومیان بود چون سردار رومی از  
زای صفها کاسته بر ژرفای آن افزوده هانیبال از خطای او استفاده کرده با یک جنبش استادانه که بسپاه خود داد  
میان را از چپ و راست گرد فرو گرفت و بدینسان بر آنان چیره درآمد و چنانکه مینویسند در اندک زمانی هفتاد  
زار تن از ایشان را بخاک انداخت ، با اینکه از لشگر خود او بیش از هزار تن کشته نشد . در این شکست هفتاد تن از  
سایندگان سناتوس و گروهی از بزرگان روم و یکی از دو قونسول نیز کشته گردید .

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران ..... چاپ یکم ۱۳۲۴ ..... شماره پنجم مردادماه ..... نویساد ۵۰ ..... سات ۴۶

شاید کسانی این داستان را گزافه آمیز پندارند و آنرا باسانی باور ندارند. ولی تاریخ روم در این زمان که ما گفتگو میداریم بسیار روشن است و جنگهای هانیبال و هنرنماییهای او را خود تاریخنگاران رومی نوشته اند و همگی در باره این داستان همزمانند. چنانکه گفتیم هانیبال در جنگها هر زمان شاهکار دیگری نشان میداد و در سایه آن استادیها بود که بدینسان دشمن را از پا می انداخت بی آنکه سپاه خود او گزند بسیاری ببند. ( **چنانکه همین رفتار را در جنگ زاما سردار رومی در برابر هانیبال کرد و برو چیره درآمد و ما آنرا یاد خواهیم کرد** ).

از اینگونه شاهکاریها از سرداران در تاریخ فراوان رخ داده و در تاریخ ایران نیز از آنگونه پیش آمدها بسیار است. مانده همین جنگ هانیبال در گان و هنرنمایی او در تاریخ ایران جنگ نادرشاه افشار با عبدالله پاشا سرعسگر عثمانی در بیرون ایروان میباشد که میرزا مهدی خان در جهانگشا داستان آن را بسیار روشن نوشته است. در این جنگ سرعسگر هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده با توپخانه بزرگی همراه داشت. این شمارش را میرزا مهدی خان از روی دفتر محمد آقای ذخیره چی آورده است که جای هیچگونه گمان نیست، گذشته از دسته های سپاه ترک که در ایروان جای داشتند و روز جنگ باهنگ یاری با سرعسگر از آنجا بیرون آمدند. نادر شاه شبانه سخت بیمناک بود و بنوشته میرزا مهدیخان خواب بیم انگیزی نیز دیده و چون بامداد دمید سران لشکر را خواسته انبوهی شماره دشمن و نیرومندی آنان را بازنمود و سفارش کرد که در کوشش سستی ننمایند. اینها نیز دلیل بر فزونی شماره ترکان و نیرومندی آنان میباشد. نادر بیهوده بیم نکردی و بیهوده سرکردگان را پیش خود نخواندی و سفارش نکردی.



## نمایندگان تهران در مجلس یکم

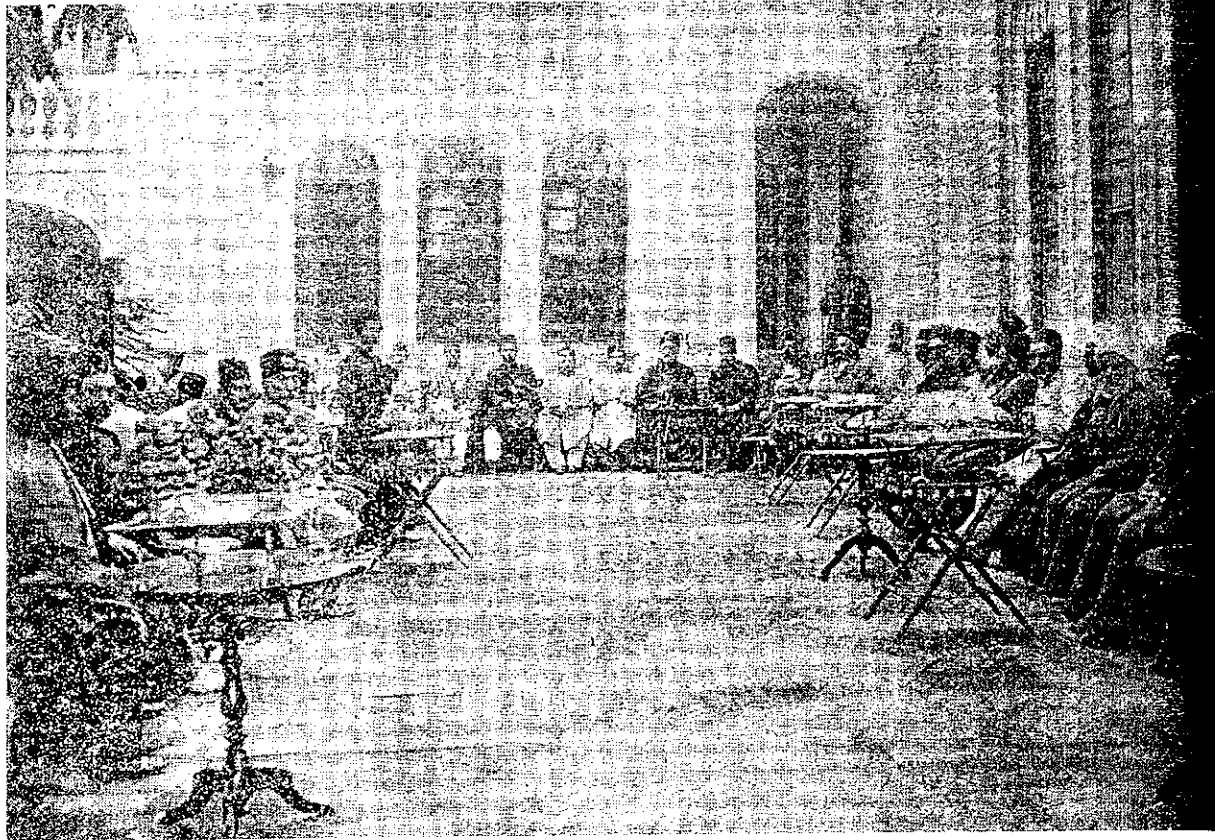
با اینهمه نادرشاه همگی سپاه خود را بکار و انداشته تنها پانزده هزار سوار دلیر ورزیده از ایشان برگزیده و خویشان در جلو آنان بنبرد پرداخت و در سایه شیوه رزمی که بکار برد با این دسته اندک توپخانه دشمن را بدست آورده و آن سپاه انبوه را در هم شکست. خود سرعسگر با انبوهی از سپاهیان کشته گردیدند. پیداست که این نه در سایه دلیری و فزونی کوشش بلکه در نتیجه بکار بردن یک شاهکار رزمی بوده است. نادر همه پشترمیش یابن

هترهای خود بود و اگر یک جنگ او را با عثمان پاشا که بشکست نادر انجامید کنار بگذاریم از آن هنر خود بهره ها بردی .

سخن خود بازگردیم : هانیبال در چهار جنگ بیابانی لگیونهای جنگ آزموده و جانباز روم را شکست و پس از فیروزی آخری در جنگ گان سراسر جنوب ایتالیا بدست او افتاد که بهر سو رو آوردی کسی بجلوگیری پرداختی . پاره ای از شهرها با او از در همدستی درآمدند و بروم نافرمانی نمودند . از جمله شهر کاپوا این رفتار را کرد .

روم چنین گزند را هرگز ندیده بود و هر گاه مردم دیگری بودی بیکبار از پا افتادی و نومیدانه درهای تخت را بر روی دشمن فیروزمند بگشادی . لیکن رومیان سختی را هر چه بزرگتر دیدند پافشاری و مردانگی بیشتر کردند . یکی از بزرگترین پیش آمدهای دولت روم این پیش آمد است . هانیبال و رومیان هر یکی جایستگهای خود را بجهان نشان داده اند .

هانیبال همچنان در خاک روم روز می گذاشت و هر زمان گزند دیگری برومیان میرسانید . کارتاژ دو باره پا گرفته با دشمن دیرین خود برابر میایستاد و امید بسیاری میرفت که کین کهن را بازجوید . لیکن هانیبال در خاک دشمن در بایستها داشت و نیازمند بود که کارتاژ پشتیبانی او برخیزد و با سپاه و پول و خواربار و افزار جنگ یاری کند . بارها این خواهش را از سنای کارتاژ کرد و باور نکردنی بود که کارتاژ پشتیبانی و یآوری از چنان سردار برتمدی دریغ گوید . سردار گردنفرازی که با جانفشانیهای مردانه خود کارتاژ را از مرگ رها میساخت .



### بخشی از جشن گشایش مجلس چندگانه

ولی در کارتاژ خویهای ناپاک بود . انبوهی از سررشته داران روانهشان بیمار و همه بدرد خودخواهی و رشگ گرفتار بودند . یکدسته پست نهادانی که از دست خودشان کاری برنمیخواستی و جز گمنامی بهره از زندگانی تمیداشتندی دلیریهای هانیبال و نامداری او را بر نمی تافتندی و شب و روز در آتش رشگ می سوختندی . اینان خواهشهای هانیبال ارج نگزارده دستگیری از او دریغ می گفتند و هر زمان ببهانه دیگری دست می یازیدند .



چنین توده ای بایستی نابود شود . چنین مردمی در برابر رومیان غیرتمند و پاکدامن سزاوار آزادی نبودند . بایستی یوغ بندگی آنانرا بگردن گیرند . هاملقار و هاسدروبال و هانیبال بیهوده میکوشیدند .

باری هانیبال چون از یآوری همشهریان خود نومید شد باز شکست بخود راه نداده در بایست های سپاه را از یونانیان و خود ایتالیا بسیج کرد . برادرش هاسدروبال را از اسپانیا بیاری خود خواند و با آنکه چنان برادر جوان و دلیری را در جنگها از دست داد باز از پای ننشست و از خاک روم بیرون نرفت تا کار با آنجا کشید که رومیان نیز بخاک کارتاژ تاختند و جنگ را بافریقا انداختند . در این هنگام بود که کارتاژ بیاد هانیبال افتاد و او را بیاری خود خواند . هانیبال پس از آنکه ده و اند سال در ایتالیا بسر کرده بود از آنجا بیرون رفت . در آفریقا نیز یک جنگ بزرگ دیگری میانه او و اسکپیو سردار رومی در دشت زاما روی داد و در این جنگ برای نخستین بار هانیبال شکست یافت و بیست هزار تن از سپاه او کشته گردید . این جنگ نیز یکی از پیشآمدهای بزرگ تاریخ بشمار است و استادی که اسکپیو در این رزم نمود و بر همچون هانیبال چیره درآمد در تاریخهای سپاهیگری یاد کرده میشود .

کارتاژیان با همین شکست ناچار شدند از روم آشتی خواهند و این بار سراسر آزادی خود را از دست داده بگردن گرفتند که از همه خاکی که در بیرون آفریقا داشتند چشم پوشند و آنرا با فیلهای جنگی و کشتیهای خود بروم واگذارند و از آن پس بی دستور از روم با دشمنی بجنگ برنخیزند و بتاوان جنگهای گذشته تا پنجاه سال دیگر سالانه پول گزافی پردازند . بدینسان کارتاژ خود را دست بسته بدشمن سپرد . و چون در سنا در باره بسیج کردن بخش نخست تاوان گفتگو میرفت پاره ای نمایندگان می گریستند و اشگها از دیدگان میباریدند . هانیبال که هم در آنجا بود ناگهان خنده بلندی کرد . کارتاژیان در شگفت شدند و کسانی زبان بنکوهش باز نمودند .

هانیبال پاسخ داد : « این اندوه اندکی از بسیار است . در آینده از این سخت تر بدتر خواهیم دید . من آنروزیکه در خاک ایتالیا بودم این بدبختی را با دیدم میدیدم و بارها از دیده اشک باریدم . ولی شما گفته های مرا باور کردن نخواستید و من چون آن روز بسیار گریسته ام اینک امروز میخندم ... » .

پیداست که مرد غیرتمند روی سخن با بدرفتاریهاییکه با وی کرده بودند داشت و آن پستیها و نادانیهای لمبشتی بیمار دلان را یادآوری می نمود و خود کار بسیار بجایی میکرد .

توده ای که در آن پستنهادهان فراوان گردند و خودشان که کاری نمی توانند بدیگران نیز میدان ندهند و مردان جانفشان و کاردان بجای ارجشناسی و یآوری سختگیریها کنند رسد روزی که میوه تلخ آن ناپاکخوینها چشند و خود را گرفتار کیفر یابند .

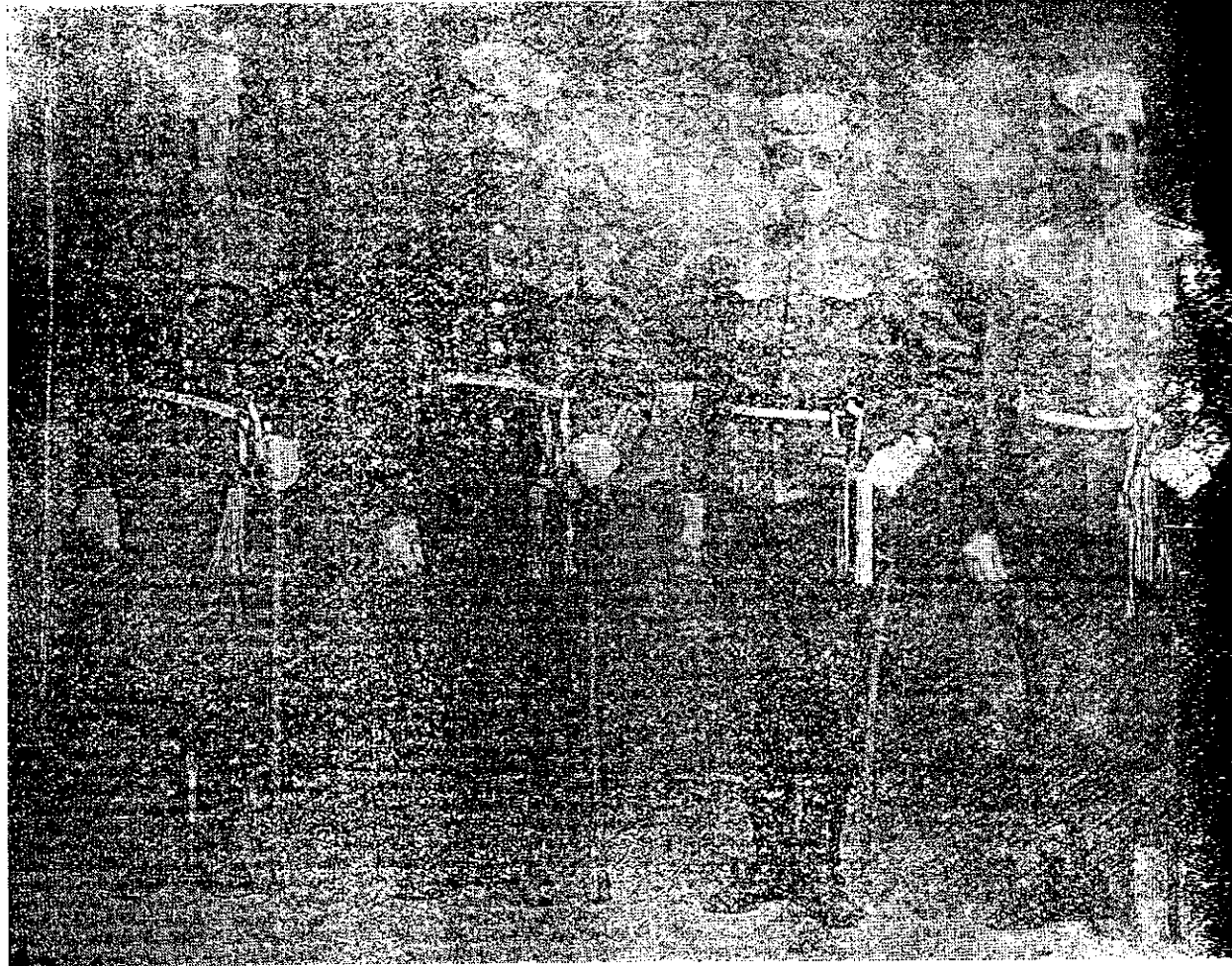
آنانکه معنی ستوده خویی و نتیجه آنرا در نمی یابند اینگونه داستانهای تاریخی را بخوانند و نیک بیندیشند یک توده را جز ستوده خویی یکان یکان آن نگه نمی دارد . در روزهای خوشی چندان پدیدار نباشد ولی در سختی است که بی ارجی و پستی یک توده آلوده بدخوی شناخته گردد .

از اینگونه داستانها در تاریخ فراوانست . در تاریخ ایران چندین داستان بزرگ از اینگونه پدیدار است امیدواریم در آینده دری در مهنامه برای یاد کردن این داستانهای پندآموز باز نماییم و گاهی یکی از آنها را بنگاریم





## چهار تن از کوشندگان جنبش مشروطه



میرزا علی اکبر خیابان اسدآقا خان      میرزا نورالله یکانی<sup>۱</sup>      حسینخان مسیوزاده

\*\*\*\*\*

### تلگرافهای شهرستانها

#### ۱ - در باره نامه سرگشاده

نامه سرگشاده ای که از سوی آزادگان باقای طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی نوشته شده بود ، از بیشتر شهرستانها در همان زمینه تلگرافهایی شده و پاسخ خواسته اند . اینک عین برخی از تلگرافها که تا کنون رسیده است در پایین می آوریم .

آن نامه که نوشته شد تا کنون پاسخی از سوی مجلس داده نشده است و ما در شگفتیم که چگونه آقای طباطبائی موضوع باین بزرگی را بی پاسخ گزارده و یکدسته بزرگی از جوانان این کشور را سرگردان ساخته اند . بهر گونه است ما از رئیس محترم مجلس خواستاریم که هر چه زودتر بنامه مزبور ترتیب اثر داده جوانان را از دودلی بیرون آورند .

۱ - [ سی سال پس از این روزها ، نورالله خان یکانی بگمان پیوستن بازادینخواهان پیشین ، فریب دموکراتهای آذربایجان را حیرت و پس از آمدن ارتش بارومیه ، بدار آویخته شد . « سال ۱۳۲۵ خورشیدی » . ]

### از رضائیه :

جناب آقای طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی ، رونوشت عیناً دفتر روزنامه پرچم ، رونوشت عیناً ایران ما ، آزادگان رضائیه پاسخ نامه سرگشاده یاران تهران که خطاب بجنابعالی نوشته شده و در سرنوشت کشور اهمیت فوق العاده را دارد برای تعیین تکلیف جوانان روشن فکر و میهن پرستان حقیقی جداً خواستارند .

### باهاماد آزادگان - رضائیه

### از کرمانشاه :

جناب آقای طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی ، رونوشت پرچم ، رونوشت کیهان ، رونوشت ایران ما ، رونوشت رهبر ، رونوشت اقدام . ما آزادگان کرمانشاه که بهمدستی برادران پاکدین و آزاده خود در سراسر کشور ببرانداختن اصول ارتجاع و استبداد و ریشه پراکندگیها و آلودگیها میکوشیم از شنیدن اینکه جنابعالی برای خشنود گردانیدن ملایان و بازاریان انباردار که آشکارا بدخواه توده و کشورند از سرفرازبھائی که شادروان پدر بزرگوار شما نصیب آن خانواده گرامی کرده چشم میپوشید و از دادسرای تهران بازداشت کتاب داوری نوشته آقای کسروی خواسته اید ، سخت برآشفته از جنابعالی جداً خواستاریم که با دادن پاسخ فوری بنامه سرگشاده آزادگان تهران داوری بیطرفانه در این باره که سرنوشت آینده ایرانیان بسته بآن است نیکخواهی و میهن پرستی خود را ثابت فرمائید .

### از سوی آزادگان کرمانشاه - ندیمی

### از خرمشهر :

تهران پیشگاه ریاست مجلس شورای ملی ، رونوشت همبستگی . باهماد آزادگان خرمشهر از جنابعالی که پدر بزرگوارتان بنیادگزار حکومت دموکراسی و شخص خودتان از پیشروان نامی انقلاب مشروطه بوده اید انتظار داریم نسبت بمدلول نامه سرگشاده باهماد آزادگان مرکز توجه مخصوص مبذول و از دسیسه ملایان که سبب آنها خونریزیها در انقلاب مشروطه شده و تعلیمات زهرناکشان نیز اکنون یگانه مانع پیشرفت فکر دموکراسی در توده و هر گونه اصلاحی است ، جداً جلوگیری بعمل آید .

### از طرف توده آزادگان - امام

### از مشهد :

جناب آقای سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی ، رونوشت روزنامه کیهان ، رونوشت روزنامه رهبر ، رونوشت روزنامه ایران ما ، رونوشت دفتر پرچم . خیر تاسف آور نامه نوشتن آن جناب بدادسرای تهران برای توقیف کتابهای دانشمند معاصر آقای کسروی مایه تعجب آزادگان مشهد گردید . ما از شما که فرزند شایسته طباطبائی بنیادگزار مشروطه ایران هستید چنین انتظاری نداشته تقاضای رسیدگی داریم پیداست در صورت عدم رسیدگی ما بمجلس شورای ملی که تنها یادگار کوششهای مردانه پدر شما و هزاران راد مردان دیگر است بدگمان ثابت خواهد شد که آزادی در خطر است .

### از سوی کانون آزادگان مشهد - کوثری

## از آبادان :

پیشگاه ریاست مجلس شورای ملی ، رونوشت همبستگی . شنیدن خبر بازداشت کتاب داوری که همه کتاب آن متکی بدلیل های خردپذیر و بهترین کتابی است که برای تقویت روح دموکراسی در مردم تدوین شده طرف شخص جنابعالی که پدر بزرگوارتان بنیادگزار دموکراسی ایران و خود از پیشروان نامی انقلاب مشروطه هستید ، برای ما آزادگان آبادان باندازه ای شگفت انگیز بود که هنوز نمیتوانیم باور کنیم چنین دستوری از ناحیه شخص جنابعالی که امروز نیز بر بلندترین کرسی حکومت دموکراسی نشسته اید صادر شده باشد . بهر حال آزادگان ایران که مانند دیگر برادران آزادی خواه برای استوار ساختن مبانی دموکراسی در ایران پیمان فداکاری بسته ایم از جنابعالی استدعا میکنیم نسبت بمدلول نامه سرگشاده باهماد مرکزی توجه ویژه مبذول و از دسیسه کارانی که برای گشایش دکان های خود سنگ راه هر پیشرفت و اصلاح میگردند و آبرو و زندگی بیست میلیون مردم ایران را فدای بار هوس شوم خود میکنند جداً جلوگیری شود .

## از سوی جمعیت آزادگان آبادان ( امضاها چون زیاد بوده آورده نشد )

### از رامهرمز :

ریاست محترم مجلس شورای ملی ، رونوشت کیهان ، رونوشت ایران ما ، رونوشت رهبر ، رونوشت اقدام ، رونوشت همبستگی . در تایید نامه سرگشاده آزادگان تهران ما نیز با آنان هم آواز و موافقیم . تقاضای بازداشت کتب بی کسروی صریحاً مخالف آزادی مشروطه و نقض قانون اساسی است فرزند طباطبائی بزرگ شایسته نیست حیثیاتی ملایان چنین عمل قانون شکنانه ارتجاعی را بنماید .

## از سوی آزادگان رامهرمز - ناصر کلانتر

### از بهبهان :

پیشگاه مقدس ریاست مجلس شورای ملی ایران رونوشت ایران ما ، رونوشت پرچم . آزادگان بهبهان و گچساران با کمال بی صبری پاسخ نامه سرگشاده آزادگان تهران را خواستاریم .

## از طرف آزادگان بهبهان و گچساران - جوان بخت

### از شوشتر :

جناب آقای طباطبائی رئیس محترم مجلس شورای ملی رونوشت دفتر پرچم خواهشمندیم با مراجعه بمفاد نامه باهماد آزادگان تهران هر چه زودتر تکلیف ما را که با بی صبری منتظر اقدامات جنابعالی هستیم معین فرمایید .

## از طرف آزادگان شوشتر - کاظم حجتی

## ۲ - در باره روزبه مشروطه

چنانکه یاران میدانند ما تا کنون در روزبه مشروطیت کارت و تلگراف خجسته باد نمیفرستادیم . از سال گذشته در این روزبه نیز کارت خجسته باد خواهیم فرستاد . امسال را با اینکه بنا نبود تلگراف فرستاده شود ، تلگرافهای خجسته باد زیادی از شهرستانها رسیده است که برخی از آنها را در پایین میآوریم :

### از شیراز :

راهنمای پاکدینان روزبه مشروطیت را بآن راهنمای ارجمند و همه آزادگان خجسته باد میگوییم .

## از سوی همه پاکدینان فارس ( امضاها آورده نشده )

از تبریز :

آقای کسروی تبریزی روزبه مشروطیت را بآن راهنمای ارجمند پاکدلانه شادباش میگویم .

بهرام - پیرسا

از نیشابور :

روزبه آزادی را بهمه یاران تبریک میگوئیم .

عبدالحمید شعاعی

از مشهد :

راهنمای ارجمند پاکدینان آقای کسروی روزبه سیزدهم مرداد را بآن راهنمای ارجمند و پاکدینان تهران خجسته باد میگوئیم و آگهی میدهیم که جشن بسیار باشکوهی در مشهد گرفتیم که چگونگی با پست ارسال شد .

از سوی کوشاد مشهد - یحیی هدی

از کرمان :

آقای کسروی راهنمای ارجمند سیزده مرداد بشما و همه یاران خجسته باد . روانشان شاد آزادیخواهانی که قربانی میهن شده اند .

اقدس آذر - یوسف آذر

از تبریز :

آقای کسروی راهنمای ارجمند آزادگان روزبه مشروطیت را خجسته باد گفته سهشهای بی آرایش پاکدینان را بشما و یاران ارمغان گردانیده فیروزی آزادگان را خواهانیم .

از سوی آزادگان تبریز ( امضاها چون زیاد بود آورده نشد )

\*\*\*\*\*

## پرسش و پاسخ

گفتارهاییکه زیر این نام در روزنامه کیهان چاپ شده بود جداگانه چاپ شده و بزودی از چاپ بیرون خواهد آمد .

\*\*\*\*\*

## نادرشاه

ترجمه کتاب ذره نادر و سفرنامه خزین

این کتاب در ۱۳۰ سات چاپ شده و بزودی بیرون خواهد آمد . بها ۳۰ ریال

\*\*\*\*\*